**اشاره:**

**در قسمت اول اين نوشتار به يك سلسله مطالب مقدماتى درباره علم اقتصاد و فلسفه علوم اجتماعى (بويژه علم اقتصاد)، همچنين وظايف و قلمرو علوم مذكور اشاره شد. در ضمن به مشكلات و اشكالاتى پرداخته شد كه هم از جهت تدوين و تكامل آن علوم، و هم از لحاظ شيوه آموزش آنها، حائز اهميت بود. در مبحث حاضر نوعى نگرش تاريخى به موضوع مورد بحث صورت مى‏گيرد، كه در ضمن آن، به بررسى تحولات روشهاى تجزيه و تحليل اقتصادى پرداخته مى‏شود. تأكيد بر اين نكته را لازم مى‏دانيم كه هر چند عنوان اين مقاله، نوعى بار اقتصادى و معرفت شناسى علم اقتصاد را منعكس مى‏كند، اما در قالب آن نكات ظريفى مطرح مى‏شود كه نه تنها مى‏تواند در ريشه‏يابى بسيارى از نمادهاى خارجى تفكرات علوم اجتماعى و انسانى مفيد و مؤثر باشد، بلكه مى‏توان از آن براى مطالعات علوم و معارف دينى و ارزشى، حداقل بعنوان زير ساخت تحقيقاتى، سود جست. همانطور كه در قسمت اول اين مجموعه نيز اشاره گرديد، چون نويسنده مطالب معرفت شناختى نسبتا ژرفى عنوان كرده است، و از سوى ديگر به جزئيات مطالب پرداخته نشده، لازم بود توضيحات و اضافاتى به آن ملحق گردد، كه هم جهت رعايت امانت و هم بخاطر تفكيك يادداشت‏هاى خود مؤلف از پى‏نويسهاى خود مؤلف، اضافات مذكور با علامت (م) مشخص گرديده است. و تذكر نهايى اينكه، بخاطر پيوستگى مباحث علوم انسانى و اجتماعى (كه اقتضاى چنين تحقيقاتى است) به علاقمندان توصيه مى‏شود، جهت استفاده كارآمدتر از اين قسمت، نكات اصلى قسمت اول را نيز مرور نمايند (م).**

**مبحث دوم:**

**دور نماى تاريخى از اقتصاد سياسى تا اقتصاد اثباتى:**

**پيشرفت عقايد اقتصادى**

**زمانى كه سپيده اقتصاد سياسى كلاسيك(1) در افق تاريخ دميد، تمدن بشرى در آستانه يك تغيير و انتقال (و تحول) بزرگ قرار داشت. تنها دو قرن از آن، تحت فشار نيروهاى داخلى و خارجى زمينه‏هاى سقوط نظام فئودالى در اروپا فراهم مى‏گرديد. آدام اسميت، نظام فئودالى اروپا را بعنوان يك فاجعه تلقى مى‏كرد كه به اعتقاد او، از مقطع تاريخى سقوط امپراتورى روم(2) به بعد، بر سر آن ديار سايه افكنده بود.(3) توسعه تدريجى**

**تكنولوژى و گسترش تجارت خارجى با انباشت سرمايه مالى (پول) و رشد شهر نشينى كه توسط بورژوازى(4) تدوبن شده بود، همراه بود. اين توسعه و تحول (با هر نوع روند علّى و معمولى كه داشت) به موازات افزايش سريع در كاركرد و قدرت دولت (در كشورهاى اروپاى شمالى) صورت مى‏گرفت، كه در نتيجه به فروكش كردن حاكميت كليساى روم، و سقوط اعتبار معنوى آن، تا حدّ قابل توجهى، انجاميد.(5) انقلاب روشنفكرى (و عقل گرايانه‏اى) كه بطور همزمان مطرح شد، بازگشت به انديشه علمى و اين جهان نمودن مسائل آن جهانى را در پى داشت؛ حركتى كه هم از نظر مواد و موضوعات و هم از جهت روش و مسير از متافيزيك (عالم ماوراء ماده) به سوى عالم فيزيك (عالم ماده)، و از خدا بسوى بشر بود.(6)**

وقايع مذكور جهت بررسى مسائل و مشكلات اقتصادى يك جامعه ابتدايى، كشاورزى و تجارى، نوعى جذبه ايجاد مى‏نمود. گروه قابل توجهى، متجاوز از دو قرن به مطالبه درباره اين مسائل پرداختند. بعدا مجموعه اين افراد تحت نام مركانتيليست‏ها (Mercantilists)شناخته شدند.(7) اين اصطلاح، بويژه هرگاه داراى اين بار غلط باشد كه بعنوان يك بدنه منسجم در قالب انديشه اقتصادى محسوب گردد، گمراه كننده است. آدام اسميت و ساير اقتصاددانان كلاسيك ادعا مى‏كردند كه سوداگران مرتكب اشتباهات زيادى گرديده اند: مثلاً گاهى بين درآمد و پول و همچنين بين پول و سرمايه خلط كرده‏اند.(8) البته با توجه به اينكه اقتصاد آن زمان تحت تسلط انواعى از سرمايه‏هاى بازرگانى و مالى بوده است، شايد خلط بين سرمايه و پول اشتباه چندان مهمى نباشد. همينطور وقتى سرعت گردش پول در جامعه وضع خاصى داشته باشد (بسيار پايين باشد)، ارزيابى درآمد ملى بصورت حجم پول در گردش، غلط به نظر نمى‏رسد.(9) حتى وجود مازاد موازنه در زمان تسلط مكتب سوداگرى امرى غير هشيارانه (و غير عقلانى) نبود، زيرا زمانى كه جو غالب (روابط اقتصادى) حمايت از بازار داخلى باشد، ورود كشورى به تجارت آزاد يك نادانى است؛ تجارت آزاد نمى‏تواند سياستى يك جانبه تلقى شود.(10)

بنابراين نمى‏توان همه ايرادات به عقيده مركانتيليسم را مربوط به مسائل و مشكلات درونى آن مكتب دانست، زيرا اين مسائل با قالب‏هاى اقتصادى و اجتماعى (و اوضاع و شرايط) حاكم در آن زمان نيز مرتبط مى‏باشند.

**در چنين اوضاع و احوالى اقتصاد اروپا، در يك وضعيت رفاهى و در عين حال در يك پيچيدگى خاصى غوطه‏ور بود. در اين كشورها رشد مداوم فعاليتهاى بازرگانى و انباشت سرمايه جريان داشت. بازرگان و سرمايه‏گذاران، قبلاً از طريق توليدات كشاورزى توسعه منابع خود را آغاز نموده بودند.(11) توسعه روشهاى مولّد و تجهيزات جديد (بويژه در كشاورزى) باعث گرديد كم كم مقاديرى از سرمايه انباشته شده، بسوى سرمايه گذارى ثابت جريان يابد. جنگ داخلى در انگلستان به ايجاد فضا و عصرى منجر شد كه در آن طبقه جديدى از مالكان شهرى و كشاورزان ممتاز بتوانند نقش سياسى و اقتصادى مهمى در آن كشور ايفا نمايند. در قلمرو و ماهيت مسائل اقتصادى نوعى تغيير و تحول قابل توجه رخ داد نتيجتا تأكيد از تبيين عناوينى چون مبادله، تراز تجارى، سياستهاى بخش عمومى (و دولتى)، بسوى تجزيه و تحليل ارزش، توليد، و توزيع منتقل گرديد.(12) اين حركت در واقع طليعه اقتصاد سياسى كلاسيك بود كه توسط عده‏اى از نويسندگان (و دانشمندان) از جمله ويليام پتى(13) (William Petty)، جان‏لاك (14)(John, Locke) و چارلز دى آونه (Charles De Avenant) در نيمه دوم قرن هفدهم آغاز گرديد و تا ديويد هيوم (David (15)Hume)، ريچارد كنتيلون Cantillon) (16)(Richard و فيزيوكراتهاى فرانسه(17)، در نيمه اول قرن هيجدهم ادامه يافت.**

اين بنيانگذار اقتصاد سياسى كلاسيك تقريبا بر تمامى جوانب مسائل اقتصادى و كليه مفاهيم مربوط به نظريه‏هاى اقتصادى كه تا كنون اقتصاددانان نسلهاى مختلف را بخود مشغول ساخته، مؤثر بوده‏اند. مهمترين ره‏آوردهاى تلاش (دسته‏جمعى) آنان شامل فرمول بندى نظريه ارزش كار، كشف (يا اختراع ) مفهوم تعادل، تعيين نيروهاى عرضه و

**تقاضا و نظريه مقدارى پول و پيامد آن در تجارت خارجى بوده است.(18) بدون شك اين نتايج و پيامدهاى دسته‏جمعى، بسيار قابل توجه و چشمگير بوده است، اما اينها نيز منجر به ساختن يك نظام و تفكر اقتصادى نگرديد. كلارنس آيرس (Clarence Ayres) بنيانگذار مكتب نهادگرايى جديد،(19) اين مطلب را مطرح كرده بود كه از اين دوره به بعد تحولى اساسى در عقابد و انديشه‏هاى اقتصادى به وقوع نپيوسته است. شواهد (و دلايل) او مبتنى بر اين واقعيت است كه نظريه پردازان اقتصادى بطور عمده (و يا به قول او منحصرا) علاقه‏مند به بررسى روابط مبادله، (و در نتيجه) تعيين قيمتهاى تعادلى بوده‏اند.(20) اخيرا «گاى راث» (Guy Routh) بطور جداگانه تفسير پيچيده‏تر و مستحكم‏ترى نسبت به «آيرس» ارائه نموده و شواهد تاريخى بيشترى براى آن مطرح كرده است. راث بطور خلاصه به اين شكل بحث مى‏كند كه «تقريبا تمامى مفاهيم و نظريه‏هاى مهمى كه در دو قرن گذشته تدوين گرديده‏اند، قبلاً توسط بنيانگذاران اقتصاد سياسى كلاسيك (كه با ويليام پتى شروع مى شوند) كشف شده‏اند.» وى با استفاده از نگرش «كوهنى» اظهار مى‏دارد كه «همان جو و الگوى حاكم (يا پارادايم به تعبير كوهن) كه توسط اين دسته از نويسندگان (و انديشمندان) تدوين شد، تا زمان فعلى نيز بر انديشه اقتصادى سايه افكنده است.(21) تفكر (و تفسير) راث بسيار جالب توجه بوده، وى آن را در بالاترين سطح از استحكام بيان نموده است.(22) مطالب زيادى را مى‏شود از بحث او ياد گرفت، اما (بايد توجه داشت كه) قضيه مورد نظر وى هنوز بطور كامل قابل قبول نيست. جهت نقد (و بررسى) آن لازم است انسان شواهد خارجى را با آن قالب «كوهنى» كه در آن مطرح شده، مورد ارزيابى قرار دهد. اين موضوع را بصورت نسبتا مفصلى در مبحث چهارم اشاره مى‏كنيم. در اينجا صرفا اين مطلب را در نظر مى‏گيريم كه اگر چه شواهد خارجى ارائه شده توسط «راث» غير قابل بحث است، اما وى اين واقعيت را در نظر نگرفته كه صرفا يك مجموعه تصورات تدوين شده توسط گروهى از متفكران، بوجود آورنده يك نظام انديشه‏اى (و يك مكتب) نخواهد بود. عقايد و تفكراتى وجود داشته است، اما يك سيستم و نظام فكرى تحقق پيدا نكرده است. يك سلسله مفروضات و فرضياتى مطرح بوده، ولى يك الگوى حاكم (پارادايم) شكل نگرفته است. عناصرى مدون شده‏اند، ولى قالبى منسجم بخود نگرفته‏اند. ظهور يك الگوى حاكم (معمولاً) با ارائه يك متن آموزشى (درسى) همراه است. اين امر بخوبى در مورد آدام اسميت مشهود است (او با آوردن كتاب ثروت ملل در واقع متن آموزشى مورد نظر را نيز به همراه آورد).**

**آدام اسميت در عصرى زندگى مى‏كرد كه با دو انقلاب موفق، همزمان بود: يكى انقلاب صنعتى در انگلستان(23) و ديگرى انقلاب اجتماعى، سياسى در فرانسه(24). او دوستى و همكارى نزديكى با فيزيوكراتهاى فرانسه و از آن طريق با «ريچارد كنتيلون» داشت. كتاب «ثروت ملل» ثمره اين برخورد آزاد منشانه بين فرانسويها و اسكاتلنديها بود.(25) براى اولين بار مسائل مربوط به ارزش، توزيع، پيشرفت اقتصادى، تجارت بين المللى، ماليه عمومى و سياست اقتصادى در يك بدنه مستقل و منظم (سيستماتيك) تجزيه و تحليل و تشريح گرديد. اقتصاددانان كلاسيك ارزش را با توجه (و ارجاع) به هزينه توليد تعيين كردند، كه آنهم در اكثر موارد تنها توسط نيروى كار بيان مى‏شد. حتى خود آدام اسميت (كه با نظريه ارزش كار شروع نمود، هر چند بحث شده كه ايشان بعدا از آن صرفنظر كرده است(26) نسبت به اين قاعده عمومى استثناء محسوب نمى‏گردد. اين ادعا از ريكاردو(27) سرچشمه مى‏گيرد و توسط يك سرى از اقتصاددانان برجسته تكرار گرديده است.(28)**

ماركس (و نه اقتصاددانان ماركسيست) از اين قاعده استثناء بود. البته اين مطلب درست است كه هيچكدام از آنها قبل از ماركس در فرموله كردن كامل «نظريه ارزش كار» موفق نبودند. ريكاردو تلاش كرد كه در مورد توزيع يك نظريه سازگار مدون كند، اما بزودى متوجه شد كه اين امر بدون داشتن يك «نظريه ارزش» متناسب، غير ممكن است. امروزه ارتباط بين توليد و توزيع، تئورى اقتصادى را فرا گرفته است. در نزد آدام اسميت نرخ دستمزد در بلند مدت مساوى قيمتى (هزينه‏اى) بود كه در حد (و در سطح) يك زندگى ابتدايى (به قول عوام زندگى بخور و نمير) قرار داشت. در زمان مالتوس(29) اين، يك سلاح قوى براى توجيه فقر كارگران و همچنين پيش بينى تغيير ناپذيرى آن محسوب مى‏شد. ريكاردو كه نظريه جمعيتى فوق را پذيرفت، با توجه به نظريه سود نزولى خود، دوره تاريك‏ترى را براى بشريت پيش بينى مى‏كرد.(30) جان استورات ميل ديدگاه مذكور را گرفته با يك قالب روانشناسانه (و نه يك چارچوب منطقى) آنرا از يك تاريكى و ركود دائمى، به يك روشنايى و خوشبختى و رفاه دائم تبديل نمود. طبق ديدگاه او توسعه اقتصادى از طريق تقسيم كار، نيازمند انباشت سرمايه مى‏باشد كه پيش فرض آن پس انداز است.(31) تورگو و آدام‏اسميت اين نظريه را تقويت كردند. طبق نظريه آدام اسميت روحيه صرفه جويى (و علاقمندى به پس‏انداز) موتور اصلى حركت و پيشرفت اقتصادى است. و نظريه مالتوس، ريكاردو و سى (32)(Say) كه در شرايط توليد انبوه پس انداز افزايش خواهد يافت، باطل است. البته در اين شرايط يكى از انتقاداتى كه به ريكاردو مى شد اين بود كه مسائل اقتصادى را از چهارچوب پوياى اجتماعى آنها خارج كرده، در يك فضاى متافيزيكى وارد مى نمايد.(33) كينز در احياى موضوع تقاضاى مؤثر كه بسيارى از جمله ماركس و هابسن (34)(Hobson) و بارانووسكى (Baranovsky) توانايى آنرا نداشتند، موفق گرديد. اما انديشه كينز هم خرده‏گيريها و ايراداتى همراه داشت؛ به اصطلاح (يكى از حملات به كينز اين بود كه) وقتى عدالت اخلاقى شكست خورد، عدالت شاعرانه جاى آن را مى‏گيرد. زيرا كينز در حاليكه ريكاردو را بخاطر جزمى (و دگم) بودن پيروانش مورد سرزنش قرار مى‏داد، پيش‏بينى نمى‏كرد كه نظريه خودش به چنان وادى خيالى‏اى سقوط كند كه بر مبناى آن پس انداز هيچگونه نقشى نداشته باشد.(35) اين نيز نمونه ديگرى است كه چگونه عقيده به يك نظريه اقتصادى مى‏تواند به راحتى نسبت به واقعيت اقتصادى پيشى بگيرد. به مرور كوتاهى كه در ارتباط با نظريات كلاسيك داشتيم، برمى‏گرديم. منافع حاصل از تقسيم كار(36) داخلى، براحتى قابل گسترش در سطح بين‏المللى بود. ريكاردو به ساختن يك فرمول منطقى ساده مبادرت ورزيد كه روابط مذكور را توضيح مى‏داد. در نتيجه منافع ناشى از تجارت آزاد (و كسب آن) بصورت يك ضرورت منطقى درآمد كه با توجه به اينكه بعنوان يك شعار ايدئولوژيك مطرح شد، بسيار تقويت گرديد.

**زمان زيادى از اين ادعاى جان استوارت ميل كه «ديگر مسئله مهمى باقى نمانده است كه علم اقتصاد سياسى كلاسيك آنرا حل نكرده باشد» نگذشته بود، كه كارل ماركس(37) براى مشكلات مربوط به ارزش و توزيع در اقتصاد كلاسيك راه حل قابل قبولى ارائه نمود. هر چند آنرا ناتمام گذاشت. ابزار و مقدمات نظرى ماركس تقريبا بطور كامل ماهيت كلاسيك داشت. راه‏حل او بطور قابل توجهى هماهنگ بود: الگوى ماركس، كاملترين و سازگارترين تفسير از چيزى بود كه ما آن را «نظريه ارزش كار» مى‏شناسيم. اما مدت كمى پس از انتشار جلد اول كتاب سرمايه(38)، جونز، منگز و والراس، اساس نظريه ارزش را نيروى كار واقعى، به مبناى ذهنى مطلوبيت برگرداندند كه آن نيز با تجزيه و تحليل «نهايى» همراه نظريات اقتصادى گرديد.(39)**

مفهوم نهايى بطور ضمنى در نظريه اجاره ريكاردو كشف گرديده بود. نظريه ذهنى ارزش قبلاً به شكل‏هايى در نظريه يك سرى از اقتصاددانان از جمله «سنيور» مطرح شده بود(40) استفاده از علائم رياضى در نوشته‏هاى «كورنو» سابقه داشت.(41) انقلاب نهايى‏گرايى همه اين عناصر را در يك قالب نظرى جديد مدون نمود. در قالب مذكور، قيمتهاى نسبى توسط مطلوبيت نهايى و در قسمت تقاضا و به وسيله هزينه نهايى در قسمت عرضه تعيين مى شدند. دستمزدها و سودها، مساوى ميزان نهايى شركت نيروى كار و سرمايه در توليد بود. به نظر مى‏رسد اين فرمول جادويى ارزش نهايى، حل كننده تمامى سؤالات و مسائل اساسى اقتصاد بود. در عين حال اقتصاددانان نئوكلاسيك (نهايى گرايان) در ارتباط بانگرش و درجه واقعيت گرايى به دو شعبه تقسيم شدند. يكى مكتب «والراس» است كه تعادل عمومى را مورد تأكيد قرار داد و در آن با استفاده بيشتر از رياضيات، امور كاربردى كمتر مورد نظر بود. گروه دوم تشكيل دهنده مكتب مارشال (يا مكتب كمبريج) است. روش اينها در قالب تعادل جزيى است. و اصل نهايى گرايى را با تجزيه و تحليل (تجربى) عرضه و تقاضا تركيب مى نمايند.(42) بطور كلى نگرش مكتب كمبريج تا پايان جنگ جهانى دوم حاكم بود؛ پس از آن، سنت والراس جايگزين آن شد.(43) اين موضوع همراه با تقسيم مصنوعى اقتصاد به خرد و كلان انجام شد. در ضمن قالب كلى اقتصاد نهايى‏گرايى به موضوعاتى از قبيل تخصيص منابع در طول زمان، تعيين معيارهاى مطلوب اقتصاد رفاه و اصلاح نظريه تجارت بين الملل ريكاردو، توسعه پيدا كرد. و اين عصر ثبات اقتصادى، سيطره و امپراتورى اقتصادى و عصر خوش‏بينى بود.

**جنگ جهانى اول اوضاع را بهم ريخت، و يك دهه پس از آن، جهان با يك ركود اقتصادى و بيكارى وسيع مواجه شد. كتاب «نظريه عمومى» كينز (در چنين اوضاع و احوال) سمبلى از كشف حقايق نهايى جهان نبوده، بلكه در حقيقت نمونه‏اى از تحول ساختارى و تجربى در نظام سرمايه دارى بود. لذا نكات جديد فراوانى را در برنداشت.(44) مفهوم تقاضاى مؤثر به اندازه افسانه «زنبورهاى مندويل»(45) قديمى بود (اگر قديمى‏تر نباشد) و اين مطلب توسط خود كينز اقرار شد. تابع مصرف، چيزى جز تعميم اين نقطه نظر كلاسيك‏ها نبود كه «سرمايه دارها پس‏انداز مى‏كنند و كارگرها با حداقل معيشت مى‏سازند». تعيين نرخ بهره از طريق تقاطع منحنى‏هاى عرضه و تقاضاى پول ريشه در افكار سوداگرايى و همچنين «ثروت ملل» دارد.(46) كارآيى نهايى سرمايه همان نرخ داخلى «فيشر»(47) مى‏باشد (هر چند در ارزيابى كل قدرى متفاوت از آن است). دخالت در تجارت (از ديگر نكات مورد نظر كينز) نيز ريشه در عقايد سوداگرى داشته ريشه در انتقاد سوسياليست‏ها از اقتصاد جزمى (كلاسيك يا نئوكلاسيك) دارد.**

**كينز حقيقتا به تحقق دو محصول (دو نتيجه) اساسى نظرى و عملى نائل گرديد: از جهت عملى او يك راه‏حل قابل اجرا براى يك مورد خاص از بيكارى مطرح نمود؛ و از جنبه نظرى وى انديشه خارق العاده تعديل خود كار اقتصاد سرمايه‏دارى را فرو ريخت.(48) اقتصاددانانى نظير «اسرافا»، «هارود»، «رابينسون» و «چمبرلين» با استفاده از نظريه‏هاى رقابت ناقص(49) و رقابت انحصارى دست به حمله ناموفقى عليه انديشه مذكور زدند. اما موضوع تعادل اقتصادى نئوكلاسيك، باعث شد آن حمله دفع گردد.(50) كينز (در عين موفقيت در تحقق نتايج مذكور) دچار همان سرنوشتى گرديد كه ماركس از آن رنج مى برد كه اين موضوع به ابعاد و ويژگى‏هاى رشد دانش اجتماعى و اقتصادى مرتبط است و در مباحث بعدى مورد اشاره قرار مى‏گيرد.**

**در قالب توسعه اقتصادى پس از جنگ، نوعى بازگشت بسوى ديدگاه پوياى اقتصاد سياسى كلاسيك مشاهده شد. براى نرخ رشد تعادلى و شرايط پايدارى آن يك بررسى قبل پيش بينى مطرح بود. نگرش كينزى شرايط رشد تعادلى را در يك وضع يكنواخت (كه نرخ رشد و درآمد سرانه مساوى نرخ رشد بهر ورى است) كشف نمود، اما اين بسيار ناپايدار بود؛ يعنى بايد در فرض مقدار ثابت سرمايه به توليد و بدون هيچ نوع مكانيسم درون‏زا عمل مى‏شد. اما نظريه رشد نئوكلاسيك اين فرض (ثبات سرمايه به توليد) را كنار گذاشت.(51) علاقه به توسعه جهان سوم باعث حجيم شدن ادبيات رشد و توسعه گرديد اما اكثر آنها ريشه در نظريات گذشته داشتند (يعنى آنچه در ظاهر اضافه شد، وسيع بود؛ ولى آنچه واقعا به علم افزوده شد، بسيار كم بود). نظريه خالص اقتصادى على رغم توسعه هنر «آمار اقتصادى» و اقتصاد سنجى(52) حتى به مقدار بيشترى انتزاعى گرديد. بازسازى نظريه ارزش «ريكاردو - ماركس» توسط «اسرافا» براى استنباطات انتزاعى، راههاى جديدى را گشود. يك سرى از صاحب نظران اقتصاد نئوكلاسيك به مطالعه نظريه ارزش كار «ماركس» پرداختند و حداقل يكى از آنها به اين نتيجه رسيده است كه تفاوت بين نظامهاى ماركسيسم و نئوكلاسيك بقدرى جزيى است كه قابل اغماض مى‏باشد.(53) اين اوضاع به موازات بحث و جدال معروف در مورد «نظريه سرمايه» در دانشگاه كمبريج (جدال كمبريج) بود. صاحب نظران كمبريج ادعا مى‏كردند كه تابع توليد كل، حالت دورى دارد. زيرا سرمايه بايستى توسط توليد نهايى آن اندازه گيرى شود، كه آنهم مبتنى بر داشتن اطلاعاتى در مورد توليد بود. اين بحث به طور عمده به تفاوت مابين دو مفهوم سرمايه (بعنوان محصولات فيزيكى و يا ابزارهاى تأمين مالى) بر مى‏گردد و ابتدا در انتقاد «وبلن» از پرفسور «كلارك» مطرح گرديد(54) در هر حال جهان هنوز در انتظار ارائه راه‏حلى در اين زمينه توسط مراكز كمبريج و ماساچوست(55) بسر مى برد. يك بحث مهم ديگر كه ارتباط بيشترى با سياستهاى اقتصادى دارد، در باره اهميت و نقش تغيير در عرضه پول مى‏باشد (كه آيا اين تغيير اثرى واقعى بر اقتصاد دارد يا ندارد). بحث و جدل زمانى در اين رابطه به پايان مى‏رسد كه «مشكل شناسايى» اين موضوع حل شود (و آن اينكه) آيا اصولاً افزايش در عرضه پول باعث افزايش در تقاضا مى‏گردد يا خير.(56) و تحقق اين هدف غير متحمل بنظر مى‏رسد. در ضمن «منحنى فيليپس»(57) كه نوعى مبادله بين تورم و بيكارى را نشان مى‏دهد آغازگر (بحث) و آزمون ديگرى است.(58) زيرا ناگهان جهان واقعى با افزايشى همزمان در تورم و بيكارى مواجه شد (در حالى كه طبق نظريه فيليپس نبايد چنين شود). بعدا معلوم شد كه چون تورم انتظارى بيشتر از تورم واقعى بوده است منحنى مذكور منتقل گرديده (تورم و بيكارى با هم افزايش يافته‏اند). البته ممكن است عده كمى از اقتصاددانان ادعا كنند كه شواهد واقعى براى انتقال منحنى مذكور در اختيار نيست و اطلاع از تورم انتظارى غير ممكن است. در عين حال ما فرض مى‏كنيم نرخ تورم انتظارى، با تورم واقعى متفاوت بوده، لذا منحنى منتقل مى‏گردد. اما اين توضيح، مشكل اقتصادى - اجتماعى بيكارى طبيعى را مطرح مى‏كند. نرخ بيكارى طبيعى، آن ميزان نرخ بيكارى است كه نرخ تورم انتظارى (كه يا ناشناخته است و يا اصولاً قابل شناسايى نمى‏باشد) مساوى نرخ تورم واقعى باشد.(59)**

لذا تقريبا هر نوع نرخ بيكارى اين زمينه بالقوه (و اين استعداد) را دارد كه بعنوان يك نرخ طبيعى تلقى شود (لذا بحث و مشكل به پايان نرسيده، ادامه دارد).

**تحولات روش‏هاى تجزيه و تحليل اقتصادى**

**پيشرفت در انديشه‏هاى اقتصادى همگام با تحولات تدريجى در روشهاى تجزيه و تحليل اقتصادى بود. بطور كلى اين روشها از نگرشى جزيى، واقعى و دقيق و تجربى تصادفى آغاز گرديد و بصورتى عمومى، انتزاعى و قياسى ادامه يافت. مركانتيليست‏ها عموما مسائل خود را با توصيف‏هاى جزيى مبتنى بر مشاهدات اتفاقى حل مى‏كردند. اگر چه (گاهى) مفروضات آنها جنبه بسيار كلى (و كلان) و متنوع داشت، آنها به استخراج قوانين اقتصادى از طريق تعميم‏هاى كلى مباردت نمى‏ورزيدند. گاه آنها حتى روابط موجود ميان بسيارى از مفروضات (و اصول موضوعه) خود را نيز از نظر دور مى‏داشتند.**

**قرن هفدهم با يك رشد سريع و پر دامنه در علوم جديد و در فلسفه همراه بود. از زمان گاليله(60) علم فيزيك نوين و ستاره‏شناسى جديد هم از نظر قلمرو و هم از جهت پيچيدگى، گسترش يافت. اين امر اگر چه از بنيانهاى محكمى در واقعيت تجربى برخوردار بود، اما بطور اساسى در نتيجه تجزيه و تحليلهاى نظرى صورت گرفت. دكارت(61) نهايتا استنباط فلسفى را از انديشه‏هاى قرون وسطايى اخذ نمود و آنرا با اثبات جهان واقعى از طريق فرمول ساده «من فكر مى‏كنم، پس هستم» تركيب ساخت. اين فرمول كه عموما «انديشه (يا تز) دكارتى» ناميده مى‏شود، فرمول ساده و مختصرى بود اما از هدف اوليه‏اش سبقت گرفت. اگر چنين است كه من فكر مى‏كنم پس هستم، در آن صورت وجود همه چيزهاى ديگر را نيز درك مى‏كنم، چون فكر مى‏كنم. خلاصه اين انديشه نه تنها استدلال بشرى (و عقل‏گرايى) را براى اثبات جهان واقعى به منتها درجه خود مى‏رساند، در عين حال تمامى دانشها و آگاهى‏هاى او را ذهنى و استنباطى (غير تجربى) مى نماياند. ديگر فلاسفه (بويژه فلاسفه انگليسى) نسبت به اين ذهن‏گرايى دكارتى (كه گاهى آنرا ايده آليسم نيز مى نامند) عكس العمل نشان دادند. آنها بر تقدم و برترى حس و تجربه و لذا مشاهده مربوط به جهان خارج براى رسيدن به آگاهيهاى معينى پيرامون آن، تأكيد دارند. اين دسته از فلاسفه ذهن انسان را بعنوان انبارى از دانشها و آگاهيها (و نه منبع آن دانشها) تلقى مى‏كنند كه ذهن، آنها را ابتداء از طريق تجربيات حسى بدست آورده است و سپس توسط قوه استدلال آنها را منظم ساخته است. فرانسيس بيكن(62) و جان لاك(63) از ميان اين دسته از فلاسفه هستند (كه تجربه را تنها راه شناخت مى‏دانند). جان لاك ذهن يك موجود تازه به دنيا آمده را به تابلو سفيدى تشبيه مى‏كند كه تنها به وسيله يادگيرى و تجربه پر خواهد شد. به اين صورت بود كه دو ديدگاه عقل گرايى و تجربه گرايى بوجود آمد. بطور كلى، انديشه اولى (عقل گرايى) نوعى سيطره بر تفكرات قاره اروپا پيدا كرد و دومى (تجربه‏گرايى) در درجه اول بر بريتانيا و در مراحل بعدى در آمريكاى شمالى حاكم شد. براى رفع ابهام بايد تأكيد شود كه تجربه‏گرايان، طرفدار انديشه غير عقلايى نبودند. غير عقلانى گرايى (رمانتيسم(64)) كه بطور عمده در قرون 19 و 20 توسعه پيدا كرد، هم انديشه عقل‏گرايى (دكارتى) را رد مى‏كرد و هم با تجربه گرايى مخالف بود.**

**البته پيشرفت معرفت علمى در نتيجه اين جدالها و بحثهاى فلسفى آسيب خاصى پيدا نكرد. دانشمندان از طريق فرآيند قياس منطقى به استنباط مى پرداختند، و نظريات بدست آمده را به وسيله آزمايش و با كمك مشاهدات مورد بررسى قرار مى‏دادند. اين روش بطور تحسين آميزى زمينه كشف قوانين عمومى (و جهان شمول) را فراهم مى‏كردند كه رابطه بين پديده‏هاى طبيعى و تغييرات آنها را آشكار مى‏سازند. اين يافته بر انديشه فلاسفه اجتماعى نيز تأثير قابل توجهى گذاشت و براى آنها محركى شد كه دنبال قوانين مشابهى باشند كه حاكم بر رفتار فردى و ارتباط آن بر جامعه هستند. شايد نظريه «توماس هابز» پيرامون روانشناسى انسانى خام‏ترين نمونه از اين رقابت (و حرص) روانشناختى باشد: فرد انسانى چيزى جز يك موتور نيست كه عملها و عكس العملهاى او، توسط نيروهاى ميل و نفرت (و يا شادى و رنج) تعيين مى‏گردند. «هابز» توضيح خود را بر ظهور يك جامعه داخلى (بنام لوياتان يعنى دولت بزرگ) استوار ساخته بود.(65)**

بهمين صورت سردمداران اقتصاد سياسى (كلاسيك) نيز شروع به فرموله كردن تئوريهايى كردند كه تا حدى انتزاعى و كلى بود. اما در اين نگرش خيلى جلو نرفتند.

**نظريه ارزش كار اوليه «ويليام پتى»، استنباطى خالص نبود. او مشاهده مى‏كرد كه افراد درگير مشاغل مختلفى هستند، و حدس مى‏زد كه ارزش محصولات توليدى آنها بايستى (براى همان مقدار زمان صرف شده) مساوى باشد. نمونه مورد نظر او مى‏رفت كه اين ادعا را تأييد كند، زيرا توليد غلات يكساله يك كشاورز و توليد نقره ساليانه يك كارگر معدن را با هم مقايسه مى‏كرد: هر دو فعاليت كاربر بودند و مهارتها و تخصصهاى قابل مقايسه‏اى را در برداشتند. نظريه ارزش كار جان لاك نيز بايك روح روش شناختى مشابه مدون شده بود. تجزيه و تحليل عرضه و تقاضاى جان لاك نيز اساسا تجربى (و نه استنباطى و قياسى) بود. نظريه ويليام پتى در مورد «مزيت مطلق تجارى»(66) و پيش‏بينى او در مورد «نظريه پيشرفت اقتصادى فيشر - كلارك» نيز مبتنى بر واقعيت محض بود. او مشاهده مى‏كرد كه در هلند، سهم تجارت نسبت به توليد بالا بود و هلندى‏ها براى بسيارى از نيازهاى مربوط به كالاهاى كشاورزى متكى بر دانماركى‏ها و لهستانى‏هابودند. او فكر مى‏كرد كه اگر هزينه نسبى توليد در انگلستان نيز متفاوت مى‏بود احتمالاً همان وضعيت در آنجا هم بوجود مى‏آمد(67) (يعنى قاعده مذكور جنبه كلى دارد). بطور كلى در عين حالى كه انتقال قابل توجهى بسوى تعميم و انتزاع جود داشت، پيشگامان اقتصاد سياسى كلاسيك، به تدوين يك روش قطعى قياس و استنباط براى تجزيه و تحليل نپرداختند و امر فوق با اين واقعيت سازگار بود كه آنها در تعقيب و راه اندازى يك نظام انديشه‏اى اقتصادى موفق نبودند.**

**اقتصاد سياسى كلاسيك فرا رسيدن عصر جديدى در فلسفه و روش اكتشافات اقتصادى را درك (و هضم) نمود. شايد در هيچ زمانى چنين تجربه‏اى (كه در قرن هيجدهم روى افكار و اذهان تأثير گذاشت) سابقه نداشته باشد. معيار مطلقى بدست آمد كه توسط آن هر نوع خوبى، تقدس و خلوص مربوط به همه پديده‏ها سنجيده مى‏شد.(68) ما هنوز در كاربرد روزانه صفات و قيودى مانند طبيعى و طبيعتا، گرفتار آن عصر هستيم. هر چه خوب بود و عدل و يا حق (و صواب) بود، طبيعى هم بود (و بر عكس). فيزيك نيوتنى يك نظم و قاعده نسبتا مداوم را در جهان طبيعى كشف كرده بود كه مستقل از اراده و خواست بشر بود. اگر بطور كلى در طبيعت يك نظم (و قاعده) وجود داشت بايستى همان نظم (و قاعده) در موجود انسانى نيز بعنوان قسمتى از طبيعت، حاكم مى‏بود؛ و بايد همان نظم در جامعه انسانى بعنوان ادامه (و مجموعه) افراد انسانى هم، وجود مى‏داشت. لذا بايستى امورى از قبيل طبيعت انسانى، حقوق طبيعى و امثال آن موجود مى‏بود كه هم دائمى بودند و هم مقدس (و مصون). مفهوم «وضع طبيعى» در قرن قبل اختراع شده بود. مفهومى كه هابز از «وضع طبيعت» داشت، قدرى ترس‏آور بود (او يك واقع‏گرا بود)(69). ديدگاه جان‏لاك خوشايندتر اما بى نظم و نامشخص (تعريف نشده و غير قابل دسته بندى) بود. «روسو»(70) (با ديدگاه خاص خود از وضع طبيعى) نقش ويژه‏اى در قرن هيجدهم داشت. وى اعتقاد داشت كه مالكيت خصوصى به لحاظ اينكه در «وضع طبيعت» جايگاهى ندارد، غير طبيعى است. اقتصاددانان ليبرال نيز همان مفهوم را اخذ نمودند اما نظريه‏هاى آنها تنها مالكيت فئودالى را غير طبيعى مى شمردند، زيرا ساير مالكيت‏ها حاصل تلاش كارگران گذشته و يا حال محسوب مى‏گرديدند. آدام اسميت مالكيت بشر را ناشى از نيروى كارش تلقى مى‏كرد، لذا آنرا مقدس و مصون مى‏دانست(71) و سلب مالكيت را نوعى غصب از ناحيه فئوداليسم اروپائى قلمداد مى‏كرد. او ملاحظه مى‏كرد كه در صورت كنار رفتن قوانين غير طبيعى تملك، توقف و حق اربابى، امكان دارد اين مصيبت و بلا (نظام فئوداليسم) بزودى خاتمه يابد.(72) فيزيوكراتها (طبيعيون) كه مقدم بر همه، قهرمان (و پرچمدار) قوانين طبيعى محسوب مى شوند ظاهرا ضد فئوداليسم نبودند. در نظر آنها، چون فعاليتهاى كشاورزى منجر به يك سرى مازادهاى فيزيكى مى شد، مولد محسوب مى‏گشت؛ و فعاليتهاى شهرى چون چنين نبودند، مولد بحساب نمى‏آمد. اما در مورد اربابها (و صاحبان زمين) كه هيچ كارى انجام نمى‏دادند چطور؟ پافشارى فيزيوكراتها در حق جلوه دادن كشاورزى به سبك سرمايه‏دارى (محفوظ ماندن حق مالكيت ارباب) مى‏رفت كه اين مكتب را جاده صاف كن نظام كهنه فئوداليسم و احياگر آن بنمايد.**

**اقتصاددانان ليبرال دنبال اين بودند كه پديده نظم طبيعى (قانون طبيعى) را در جامعه احياء نمايند. در آثار «داگلاس استيورات» يكى از دوستان و مشوقّان آدام اسميت آمده است كه «هدف اصلى آدام اسميت تدوين و تحقق نظم طبيعى بوده است.»(73) در نتيجه لازم بود براى هدايت نظام اقتصادى قوانينى تعيين گردد و حاكميت و تقدم اين قوانين بر نظام جارى به اثبات برسد. و چون قرار بود هيچ نوع محدوديت (دولتى) نباشد (البته بجز محدوديت‏هاى نظامى و امنيتى) لذا بايد نشان داده مى‏شد كه نظام طبيعى در عمل قابل اجرا است. اين موضوع در اصطلاحات جديد از «تعادل» و «پايدارى تعادل» سردر آورد. اما اگر قرار باشد همه انسانها، بدون آنكه محدوديتهاى اقتصادى حاكم شود، دنبال منافع شخصى خود باشند، مطمئنا آزادى طبيعى به تضاد و بى نظمى مبدل شده، يادآور ديدگاه «هابز» از وضع طبيعى است. لذا علاوه بر نيروهاى مربوط به نفع شخصى، به يك سرى نيروهاى طبيعى ديگر نياز بود كه بتوانند بطور طبيعى نيروهاى اولى را كنترل (و محدود) نمايند. آدام اسميت اين نيروها را در قالب مفهوم «همدردى يا نوع دوستى» كشف كرد كه با انگيزه‏هاى نفع شخصى تركيب شده، منجر به يك وضع طبيعى (كنترل نشده) هماهنگ اجتماعى مى‏گردند.(74) اين يك مقوله بحث‏انگيز بود كه «روسو» آنرا دنبال مى‏كرد تا بين مطلوبيت (نفع شخصى) و عدالت (نوع دوستى و همدردى) نوعى وحدت بوجود آورد.(75) در هر صورت اگر چه علم فيزيك، نوعى نظم (و قانون) را در درون طبيعت كشف كرده است، اما ديگر لزوما هماهنگى در آن را همراه نياورده است. واقعيت اين است كه مفهوم هماهنگى طبيعى و يا اجتماعى جلوتر از رشد فيزيك جديد حركت مى‏كند: از زمان خلقت حضرت آدم يك سلسله آثار از قبيل جمهوريت افلاطون، شهر خداى آگوستين، مدينه فاضله فارابى و آرمان شهر «توماس مور» در نزد ما بوده‏اند، اما نمونه‏هاى معقولى از هماهنگى اجتماعى به شكل فرض شده و يا پيش بينى شده مطرح نبوده است.(76)**

چهار چوب فلسفى طراحى شده توسط آدام اسميت در كتاب «نظريه احساسات اخلاقى» هر چند جاى بحث و تأمل داشت، اما از سازگارى لازم برخوردار بود. در عين حال مى‏شد اثبات كرد كه تطابق عملى آن با يك نظام اقتصاد سياسى مشكل بود. چه بسا دليل اينكه آدام اسميت انتشار كتاب ثروت ملل را براى مدتى طولانى به تعويق انداخت، همين امر باشد. زيرا او مجبور بود در كتاب اخير به وجود تناقضاتى اقرار كند كه حتى در شرايط فقدان محدوديت (فرض وضع طبيعى) وجود داشته‏اند. اين نشانه صداقت روشنفكرى اوست كه همواره پيچيدگى‏هاى فلسفى را مورد توجه (و اولويت) قرار مى‏داده است. اين مشكل بعدا بصورت مسأله (يا معماى) آدام‏اسميت در تاريخ توضيح داده شد و بعنوان عدم سازگارى بين دو اثر او مورد تجزيه و تحليل قرار گرفت. اما در اينكه منشأ و منبع عدم سازگارى، كدام اثر اوست، بعضى (مانند «وينر») آنرا مربوط به نظريه احساسات اخلاقى دانسته(77) و برخى ديگر (مانند «مكفاى») عكس اين نظر را دارند.(78) حقيقت اين است كه يك سلسله عدم سازگارى وجود دارد؛ اما اين ناسازگاريها درون خود ثروت ملل است. قابل توجه است كه تناقضات و عدم سازگاريها در چارچوب توليد، مشكلى بوجود نمى‏آورند و زمانى بروز مى‏كنند كه قرار باشد كالاهاى توليد شده، توزيع شوند.

**آدام اسميت يك استنباط‏گر خالص نبود (كه تنها از راه قياس تجزيه و تحليل كند). او يك نظام اقتصادى را مدون ساخت، اما اين نظام از مبانى كاملاً منطقى برخوردار نبود. او در نظر داشت (و قانع شد) كه بين نظريه‏ها و واقعيت يك سلسله برخورد و مقابله بوجود آورد، اما بدون آنكه اين برخوردها را به جايى برساند، آن مطلب را رها كرد. اين فلسفه التقاطى در هيچ جا بهتر از «نظريه ارزش» وى نشان داده نمى‏شود. او استنباط مى‏كرد كه كالاها براساس نسبت كار استفاده شده در آنها، مبادله مى‏شوند: اگر براى شكار يك خز يا دو آهو يك روز وقت لازم باشد، بايستى يك خز با دو آهو مبادله شوند. وى ارزش هر محصول را توسط مقدار كار انجام شده در آن و يا مقدار كار لازم (صرف شده) براى خريد آن كالا اندازه مى‏گرفت. در يك وضع طبيعى اين دو مقدار لزوما مساوى بودند. او ملاحظه كرد جايى كه مالكيت خصوصى در كار و سرمايه مطرح است، ديگر اين دو مقدار مساوى نيستند: در آنجا كارگر دستمزد لازم براى گذراندن حداقل معيشت را دريافت مى‏كند، علاوه بر اين از ارزش محصول، ميزان سود و اجاره نيز كسر مى شوند.(79) او اصولاً اجاره (نوعى بازدهى مربوط به ارباب كه طبق مبناى اسميت غاصبانه بود) را توضيح نداد. مسأله سود هم در چارچوب فلسفى اسميت، هيچ توجيهى ندارد. وى براحتى از كنار موضوع گذشت.(80) اين امر منجر به ساخته شدن اين ذهنيت (موهوم) گرديد كه «آدام اسميت نظريه هزينه توليد (يا توزيع) را جانشين نظريه ارزش كار كرده است.»(81) در واقع نظريه ارزش كار ابقاء شد، اما با نظريه توزيع همراه شده است، يعنى با يك گزاره كاملاً واقعى همراه گرديده كه براساس آن ارزش توليد به اجاره، سود و دستمزد تقسيم شده است. و اين موضوع مطمئنا از جهات مبانى منطقى ناسازگار مى‏باشد. ضمنا علاوه بر آدام اسميت، ريكاردو نيز بين نظريه ارزش و نظريه توزيع خود يك سرى ناسازگاريها كشف كرده بود.**

**«مالتوس»، «سى» و «ريكاردو» در روشهاى تجزيه و تحليل اقتصادى تحولى بنيادى بعمل آوردند، اگر چه ريكاردو در اين رابطه مهمترين سهم را دارا بود، نظريه جمعيتى مالتوس اولين قدم در اين راستا محسوب مى‏شود. در حالى كه آدام اسميت در ارتباط با سطوح زندگى و نرخ زاد و ولد به يك سرى امور فرعى (و تصادفى) اشاره كرده بود، مالتوس يك الگوى انتزاعى را بوجود آورده بود كه در مقابل ايرادات و آزمايشهاى تجربى مقاومت كرد.(82) او حتى اقدام به يك سرى استنباطات دقيق عددى نيز نمود: يعنى همان ادعا كه «عرضه مواد غذايى با تصاعد حسابى رشد مى‏كند ولى جمعيت با تصاعد هندسى افزايش مى يابد.» آنچه از نظريه او صحيح بود مطلب جديدى نمود، و آنچه جديد بود، ابطال پذير نمود. در عين حال نسلهاى مختلفى از اين حقيقت انتزاعى (كه هدف روشن سياسى داشت) متحمل رنجها و دردها شدند.(83) اما ديدگاه ريكاردو هم از لحاظ سياسى و هم از جهت انتزاعى سازگار بود: نظريه جمعيت وى تدوين شده بود كه (بر مبناى آن)، صدقات و كمكهاى فردى گناه محسوب شود و حمايتهاى عمومى از فقرا، سياستى ضد ملى تلقى گردد. نطق پارلمانى ريكاردو عليه قوانين حمايت از فقرا (در سال 1819) تأييدى مستقل از ديدگاه وى است. ريكاردو در پيشبرد روش تجزيه و تحليل خالص استنباطى (و نظرى) مهمترين نقش را دارا بود. ممكن است بشود گفت كه وى از آن زمان تا كنون بزرگترين سهم در تأثير گذارى بر اقتصاد دانان را داشته است. او بنيانگذار «نظريه خالص اقتصادى» محسوب مى‏شود. آنچه پس از او لازم است صرفا قرار دادن چند فرض بود و بقيه امور بخوبى پيش رفت.(84) نظريه‏هايى كه براساس چنين قالبى تنظيم مى‏گشتند در صورتى كه سازگار بودند، پذيرفته مى شدند و در غير اين صورت بايستى كنار گذاشته مى شدند. اين تنها روال آزمون موفقيت يك نظريه بشمار مى‏رفت. شيوه و نگرش، كاملاً دكارتى بود.**

**ريكاردو قوانين حاكم بر توزيع محصولات را در قالب يك الگوى ساده انتزاعى كشف كرد. زمانى كه سعى كرد آنها را در يك قالب پيچيده تر گسترش دهد، با يك سرى مشكلات مواجه شد. زيرا كالاهاى مختلفى در دوره‏هاى زمانى متفاوتى توليد مى شدند و در توليد آنها كم و بيش سرمايه بكار مى‏رفت. لذا بنظر مى‏رسيد تعيين يك نرخ سود يكنواخت براى كل اقتصاد غير ممكن است، و در نتيجه تعادل عمومى وجود پيدا نمى‏كرد (ريكاردو اين عبارت را بكار نبرده است.)(85) «اسرافا» (اقتصاددان معروف) بعدا موفق به حل مشكل ريكاردو گرديد. اما براى خود ريكاردو اين مسأله همواره نگران كننده بود و اين نگرانى تا زمانى مرگ نابهنگام او ادامه يافت.(86) براى تفسير مشكل ريكاردو راههاى مختلفى وجود دارد. يك تفسير كه (تا جايى كه اطلاع داريم) هنوز بيان نشده اين است كه بزرگترين منشأ نگرانى وى اين بود كه موفق نشد شرايط تعادلى را تعيين كند. ريكاردو فيلسوف نبود اما زمينه‏هاى اساسى فلسفى مدون شده در كتاب ثروت ملل يعنى تلاش براى يافتن يك هماهنگى (با وجود نظم طبيعى) را پذيرفت. اينكه وى به تضادهاى خود با زمينداران اقرار كرد، با اين ديدگاه ناسازگار نيست.(87) نظريه تجارت بين الملل او يا «مزيت نسبى»(88) يكى از شواهد تركيب آن ديدگاه فلسفى (مدون شده در ثروت ملل) با روش اقتصادى خود اوست. وى با فرض تفاوت تكنولوژيكى بين دو كشور (و نه چيز ديگر) به اين نتيجه رسيد كه تجارت آزاد باعث بهبود رفاه همگان خواهد شد. سناريوى مذكور امر دلچسبى است اما تنها بر روى كاغذ، (غير واقعى است): تنها فرض مى‏شود دو كشور، دو كالاى توليدى، بازدهى ثابت و امثال آن. اما مفروضاتى كه معمولاً ذكر نمى‏شوند عبارتند از: رقابت كامل، فقدان بيكارى، عدم انتقال منابع، فقدان قدرتهاى سياسى نابرابر، تجارت آزاد بين آنها.(89)**

اين تنها بخاطر احترام به عظمت فلسفى آدام اسميت و قدرت روش ريكاردو در ميان اقتصاددانان است كه مطلب مذكور يك توضيح قابل قبولى از تجارت بين المللى جلوه مى‏كند. در عين حال نشانگر درجاتى از خلوص روشنفكرى در ميان اقتصاددانان است. در هر صورت ريكاردو بيشترين تلاش خود را بعمل آورد، ولى ما (اقتصاددانان فعلى) چه حرفى براى گفتن داريم (آيا ما نيز به وظايف خود بخوبى عمل كرده‏ايم)؟

**اقتصاد سياسى كلاسيك تا زمان ماركس و نئوكلاسيكها (نهايى گرايان) بطور اساسى بر مبناى روش «ريكاردو» استوار بوده با وجودى كه يك سرى از اقتصاددانان مانند سنيور (Senior)، لادردال (90)(Lauderdale) و لانگ‏فيلد(91)(Long Field) اختلاف نظرهايى با ريكاردو داشتند، اما روش آنها تفاوت قابل توجهى با وى نداشت.**

**«جان استورات ميل» كه در اقتصاد سياسى‏اش پيراهن ريكاردو بر تن كرد و در فلسفه اجتماعى خود رداى بنتام(92) را پوشيد، بر نظريات و يا روش اقتصادى، چيز زيادى نيفزود.**

**مشخصه اساس او اين است كه (جداى از ماركس) او قديمى‏ترين اقتصاددانى است كه در نگرشش به مسائل اجتماعى، مجموعه‏اى از آگاهيهاى اجتماعى، سياسى و اقتصادى را تركيب نموده است. منشأ تناقضات ثروت ملل (يعنى برخورد مربوط به آزادى سياسى و هماهنگى اجتماعى) براى وى بخوبى واضح شد و تلاش تحسين‏انگيزى در مواجه با آن بعمل آورد. در اصل، انتقاداتى ميان دو دسته از اقتصاددانان تقسيم مى‏شود. يك دسته سوسياليستهاى فرانسوى - انگليسى (راديكالها) هستند و دسته ديگر مكاتب اطريشى - آلمانى(93) مى‏باشند. معروفترين افراد از گروه اول، سيسموندى، فوريه و پرودون (از فرانسه) و تامسون، هدسكين، گرى، «برى» و اوئن (از انگلستان) هستند.(94) اينها اولين افرادى بودند كه بطور صريح مسئله استثمار كارگران توسط سرمايه را فرموله كردند. در عين حال روش استدلال آنها فاصله زيادى با چهارچوب مورد نظر ريكاردو نداشت. آنچه موجب ارزشمندى كار آنان شد، اين بود كه اولين گروهى از صاحب نظران اقتصاد سياسى بودند كه فقدان هماهنگى اجتماعى، اقتصادى نظام صنعتى را مورد توجه قرار دادند كه توسط صاحب نظران قبلى (حداقل بطور ضمنى) پذيرفته شده بود.**

**در ارتباط با اشاره به ماركس در اين وادى، با دو مشكل روبرو هستيم. يكى قضاوت در مورد فلسفه و روش اوست، ديگرى كنار گذاشتن سوء تفاهماتى است كه ممكن است خواننده ضمن مطالعه مختصر به آن دچار شود. به اين خاطر كه ماركس بطور ويژه، نويسنده‏اى است پركار (و توانمند) متفكرى است با وسعت فكرى بخصوص، و چهره‏اى بحث انگيز و مخصوص به خود است. و به همين دلايل چهره (و شخصيت او) بندرت شناخته شده است. بسيارى از آنان كه نام ماركسيست بر خود مى نهند، يا ماركس را نمى‏شناسند، و يا تنها روى جنبه‏هايى (اقتصادى، اجتماعى و غيره) از او توجه دارند، كه بيشترين آشنايى را با آن دارند؛ لذا حتى براى اينها نيز دشوار است كه بطور جامع عقايد و روش ماركس را ارزيابى نمايند. شايد آنها كه مخالف ماركسيسم هستند، حتى كمتر از اين هم ماركس را شناخته باشند. در واقع بسيارى از انتقادات مربوط به عقايد و تفاسيرى است كه ماركسيست‏ها ارائه كرده‏اند و متوجه خود ماركس نيست. ماركس يك منتقد تمام عيار نسبت به تمامى ابعاد جامعه سرمايه‏دارى بود. او علاقه داشت كشف كند كه نظام سرمايه‏دارى چگونه كار مى‏كند و چگونه تغيير مى‏كند. بنابراين غير ممكن است كه از شخصيت منحصر به فرد ماركس، يك اقتصاددان خالص، جامعه شناسى خالص و امثال آن بيرون كشيم. وى مانند بسيارى از انديشمندان قرن گذشته (بويژه آدام‏اسميت) معتقد بود كه مسائل اجتماعى را نمى‏شود به اقتصادى محض و يا هر رشته محض ديگر تجزيه نمود.**

**در هر صورت اينكه چهره واقعى ماركس هنوز براى ما شناخته نشده است، مايه شرمسارى بسيارى از دانشكده‏ها (و پژوهشكده‏هاى) علوم اجتماعى (و انسانى) ما در جهان معاصر است. او نظريه ارزش كار را از ريكاردو گرفت و به تكامل و توسعه بيشتر آن پرداخت. دو مفهوم دقيق به آن افزود: يكى موضوع استثمار (بهره‏كشى) است، به اين معنا كه نيروى كار مقدارى توليد مازاد بر هزينه بوجود مى آورد و اين را سرمايه‏دار به ناحق تصاحب مى‏كند؛ دوم مفهوم از خود بيگانه‏شدن (اليناسيون) نيروى كار است. يعنى تقسيم كار مبتنى بر قرار داد دستمزدى، ارزش نيروى كار را تا حد يك كالا پايين آورده است. هر دو اين عقايد در آثار انديشمندان قبل از ماركس از جمله (آدام اسميت) وجود داشته است.(95) در ضمن ماركس تنها يك استنباط گراى صرف نبود، او بيشتر از آنچه به نظريه خالص بها مى‏داد، روى واقعيات تأكيد داشت. علاقه او به حركت پوياى اجتماعى باعث شد كه تغيير و تحولات را هم درون و ما بين نظامهاى اجتماعى مطالعه كند. او عدم ثبات اقتصاد كلان را در حالى پيش‏بينى مى‏كرد كه تمام نظريات مربوط به هماهنگى، منكر آن شده بودند. اين يكى از شواهدى است كه او به واقعيت توجه دارد. او بخاطر توجه به الگوى توسعه تاريخى (بويژه در ارتباط با روشهاى تجزيه و تحليل) مورد انتقاد قرار گرفت، اين از مطالبى است كه جا دارد با تفصيل بيشترى دنبال شود و ما آنرا به مبحث بعدى موكول مى‏كنيم. تنها موردى كه ماركس غرق در نظريه پردازى خالص گرديد زمانى بود كه وى تلاش كرد نظريه ارزش كار را در يك الگوى تعادل عمومى مدون نمايد (روى اين مطلب اصرار ورزد كه يك نرخ سود يكنواخت براى تمام بخشهاى اقتصاد تعيين گردد). اين مطلب را از او از ريكاردو به ارث مى برد و مى‏شود حدس زد كه ماركس احساس مى‏كرد براى ارائه يك راه حل معتبر در ميان اقتصاددانان معاصر، چاره‏اى جز اين ندارد. ما براساس گرايشات و تمايلاتى كه داريم ممكن است از اين جرأت و جسارت ماركس (در ورود به يك تجزيه و تحليل انتزاعى عمومى) خشنود و يا دلگير شويم. اما مطلب قابل توجه اين است كه اين جرأت و جسارت، نه جزء اهداف ماركس بود و نه در درون خصوصيات روش او جاى داشت. روش او تركيبى از نظريه و واقعيت، يا منطق و تاريخ بود، او نه يك تجربه‏گراى صرف و نه يك نظريه پرداز محض محسوب مى‏شود.**

**قصد و هدف نهايى گرايان (مارجيناليست‏ها) اين بود كه روش منطقى ريكاردو را توسعه دهند. اين در قالب تجزيه و تحليل والراس پيدا است اما در چهارچوب مارشال كمتر مشاهده مى‏شود.(96) نهايى گرايان قديمى تر، معتقد بودند مطلوبيت قابل اندازه‏گيرى است.(97) اين فلسفه بنتام بود كه قبلاً بخاطر دو دليل در بدنه نظريه اقتصادى وارد نشده بود: يكى اينكه خود بنتام با وجودى كه به سياستهاى اقتصادى علاقه‏مند بود، نسبت به نظريه‏ها خيلى تأكيد نداشت. دوم اينكه على رغم نفوذ بنتام روى جان استوارت ميل (و پدرش جيمزميل) آنها در جهت تدوين انديشه مطلوبيت‏گرايى بنتام در قالب نظريه‏هاى اقتصادى تلاشى بعمل نياوردند. طبق نظريه بنتام اين امكان وجود دارد كه بتوان ميزان كمّى (و عددى) مطلوبيت را اندازه گرفت و آنرا براى بيشترين افراد جامعه حداكثر نمود. تبديل (و انتقالى) كه نهايى‏گرايان از اين فلسفه اجتماعى در درون نظريه اقتصادى صورت دادند بر مبناى انديشه فردگرايى كلاسيكها و فرض فقدان محدوديت‏هاى دولتى استوار بود (يعنى افراد در يك نظام آزادى طبيعى به دنبال حد اكثر منافع شخصى باشند؛ اين به زبان ديگر رقابت كامل ناميده شد). هر مصرف كننده‏اى به حداكثر كردن مطلوبيت خود (شادى) و حداقل كردن زيانش (هزينه‏اش) مبادرت مى ورزد. فرآيند رقابت كامل (يعنى دست نامريى) به اين معنا است كه اين قبيل حداكثر و حداقل كردنها با فرض ثابت ماندن، سليقه‏ها و روشهاى توليد و توزيع، منجر به مصرف، سرمايه گذارى و توليد در يك راستاى مطلوب مى‏گردند. در مباحث بعدى به چگونگى اين روند و همچنين وضعيت تعدل عمومى والراس خواهيم پرداخت.**

**در يك احساس واضح (روشن است كه) مطلوبيت يك مفهوم ذهنى است. اما اگر مطلوبيت و يا ضد مطلوبيت قابل اندازه‏گيرى بود (همانطور كه در آن زمان فرض مى‏شد) در آن صورت بايستى براى آن موضوع ذهنى يك توجيه عينى بعمل آورد. گفتن اينكه 10 واحد مطلوبيت بيشتر از 8 تا است شبيه آن است كه گفته شود 5 ساعت كار بيشتر از 4 ساعت است. اما اين زمانى است كه مطلوبيت قابل اندازه‏گيرى باشد. اصولاً چگونه مى‏توان مطلوبيت را بشكل واحدهاى عددى تبديل نمود؟ اين يكى از انتقادات اساسى بود كه نسبت به نظريه نئوكلاسيك صورت مى‏گرفت، كه پذيرش آن بمنزله اعلام بيهوده بودن كل نظام نئوكلاسيك است. زيرا اين نظام براساس تجزيه و تحليل مطلوبيت مدون شده است. حل اين مشكل بعدها در قالب مطلوبيت رتبه‏اى و با كمك منحنى‏هاى بى‏تفاوتى پيشنهاد گرديد.(98) اما اين نگرش جديد بطور محض ترجيحات را ذهنى كرده آن را در چارچوبى راوانشناسانه قرار داد. راه‏حل مشكل بعدى با كمك ترجيحات آشكار بيان گرديد.(99) هيچكدام از راه‏حلهاى مذكور رضايت بخش نبوده‏اند. در مبحث بعدى ما به اثبات اين مطلب خواهيم پرداخت. گفتنى است تا زمانى كه مفهوم رتبه‏اى از مطلوبيت پيشنهاد نشده بود اقتصاددانان نئوكلاسيك از پذيرش اينكه عدم قابليت اندازه‏گيرى مطلوبيت براى نظريات آنان مشكل جدى دارد، ابا داشتند. اما زمانى كه اين مطلب پيشنهاد گرديد، هيچ كتاب اقتصاد خردى از ذكر اين نكته فروگذار نكرد كه «البته مفهوم مطلوبيت عددى بى معنا است». اين بيانگر ابعادى از جامعه شناسى اقتصادى و روانشناسى اقتصادى است كه در مبحث پنجم به آن خواهيم پرداخت.**

**نظريه نئوكلاسيك، فلسفه اجتماعى آدام اسميت را با فسلفه روانشناسى و اخلاقى جرمى بنتام و روش انتزاعى ريكاردو تركيب نمود. حاصل اين تركيب به هيچ وجه مطلب جديدى محسوب نمى‏شد. اين در مورد مكتب «لوزان» بطور خاص درست است، اما در مورد مكتب اطريشى و مكتب كمبريج (كه در حال حاضر گرايش اصلى در ميان نظريه‏پردازان نئوكلاسيك بحساب مى‏آيد) درست نيست.(100) در مورد مارشال مسأله اين بود كه وى تمايل داشت الگوهايى انتزاعى بسازد كه در عين حال نظرى به واقعيت داشته باشند. روش كينز نيز تفاوت چشمگيرى با نئوكلاسيك نداشت؛ فلسفه و گرايش او اين بود كه نظريه و واقعيت خارجى را با هم تركيب نمايد.**

**1- ياد آورى مى‏شود اولين مكتب و انديشه‏اى كه در تدوين علم اقتصاد فعلى نقش اساسى و پايدارى داشت، مكتب كلاسيك بود. هر چند قبل از مكتب كلاسيك، دو مكتب ديگر به نامهاى «مكتب مركانتيليسم Mercantilism) در دوره زمانى 1500-1776 ميلادى) و مكتب فيزيوكرات Physiocrat) مربوط به دوره 1756-1776) مطرح بودند، اما علم اقتصاد از زمان بروز مكتب كلاسيك و بويژه از سال 1776 كه كتاب معروف «ثروت ملل» به قلم آدام اسميت (از سران اقتصاد كلاسيك ) انتشار يافت، وارد مرحله نوين شد. شايد به همين خاطر است كه وى با عنوان «پدر علم اقتصاد» شهرت يافته. اما علم اقتصاد در آن زمان با علم اقتصادى كه هم اكنون مطرح است، تفاوتهاى زيادى نموده است. چون نويسنده محترم به يك سرى از اين تفاوتها اشاره مى‏كند، ما از ذكر آنان خوددارى مى‏كنيم، اما تنها يك نكته را مورد توجه قرار مى دهيم؛ و آن اين است كه در قرن 18 و حتى 19 ميلادى، عنوان علم اقتصاد نيز با دوران ما متفاوت بود. به اين صورت كه در آن زمانها از عبارت «اقتصاد سياسى» براى معرفى علم اقتصاد استفاده مى‏كردند. اين عبارت از جهاتى بيانگر ارتباطى است كه در آن شرايط بين جوانب عملى، فعاليت‏هاى سياسى و نظريه‏هاى (تئورى هاى) خالص علم اقتصاد، موجود بود. در واقع در آن دوران، اقتصاد سياسى به مجموعه‏اى از سياستها و خط مشى‏هاى جامع اقتصادى اطلاق مى‏گرديد، كه در قالب توصيه و تجويز اقتصاددانان به دولتمردان و حكمرانان مطرح بود. گاهى هم استدلال مى‏شود كه اقتصاد سياسى (يعنى علم اقتصاد زمان آدام اسميت) چهره‏ها و خصوصيات سياسى و غير اقتصادى را نيز همراه داشته است و اقتصاد امروزى نسبت به آن، بسيار محدود شده است. شايد به همين دليل باشد كه حتى تا اواسط قرن 20 ميلادى نيز در بسيارى از محافل علمى و دانشگاهى رشته‏هاى اقتصاد و علوم سياسى در يك دانشكده و يا يك عنوان مشترك، تدريس مى شدند. البته لازم است ذكر شود كه در حال حاضر، ديگر عبارت اقتصاد سياسى بيانگر علم اقتصاد نيست. بلكه اقتصاد سياسى نشانگر بررسى ساختارهاى سياسى مربوط به پديده‏هاى اقتصادى مى‏باشد (م).**

**2- امپراتورى روم يكى از عظيم‏ترين حاكميتهاى ريشه‏دار در تاريخ بشرى است. اهميت آن، چنان است كه سقوط آن (چه روم غربى و چه شرقى) مبدأ تاريخ گرديده است. اصولاً در دسته‏بندى مقاطع مختلف تاريخ، از ابتداى حياط بشر تا سقوط روم غربى (در سال 476 ميلادى) را «قرون قديم» مى نامند. و از اين تاريخ تا سقوط امپراطورى روم شرقى (كه توسط تركان عثمانى و نهايتا در قسطنطنيه در آستانه سال 1453، صورت گرفت) به قرون وسطى معروف است. البته گاهى كشف قاره آمريكا را نيز پايان قرون وسطى تلقى مى‏كنند (1500 ميلادى). اشاره مؤلف به امپراطورى روم، روم شرقى است. ر.ك: الف)- آلبرماله و ژول ايزاك. تاريخ رم، ج2. ترجمه غلامحسين‏خان زيرك زاده، انتشارات علمى، تهران، 1362. ب)- ويل آريل دورانت، تاريخ تمدن، ج 6. ترجمه فريدون بدره‏اى، سهيل آذرى و پرويز مرزبان، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، تهران، 1368. (م).**

**3. Adam Smith the wealth of Nations ed Edwin "Cannan", London, Methaen 1904, Book 3 Chapter 2.**

**4- واژه بورژوازى (bourgeoisie) از نظر لغت از كلمه فرانسوى بورژوا (bourgeois)گرفته شده كه به معناى طبقه متوسط مى‏باشد.**

**در اصطلاح، بيانگر دسته ها و قشرهايى از جامعه صنعتى (از زمان انقلاب صنعتى) به شكل كارفرما و صاحبان تخصص است. البته ماركس، بورژوا را بعنوان سرمايه دار و استثمارگر حقوق كارگر تلقى مى‏كرد. عموما بورژوا به طبقات متوسط از صاحبان ابزار توليد و سرمايه‏داران اطلاق مى‏گردد (م).**

**5- كليساى روم در قرون وسطى حاكميت و سيطره وسيعى بر انديشه و فكر و اقتصاد و ... دارا بود. و دولتها عملاً موظف به اجراى فرامين كليسا بودند. اما در آستانه رنسانس و با تضعيف حاكميت فوق، نهادهاى دولتى اعتبار قانونى و ارزشى بيشترى پيدا كردند (م).**

**6- با پايان گرفتن قرون وسطى و كنار رفتن تفكرهاى قشرى از دين و مذهب، زمينه‏هاى رشد علمى و شكوفايى آزادانديشى و روشنفكرى فراهم گرديد. در نتيجه از اوايل قرن 16 ميلادى (و يا آخرين سالهاى قرن 15) كه نهضت رنسانس آغاز گرديد، عقل و علم كه در قرون وسطى در سلطه كليسا بودند، آزاد گرديدند. البته نهضت روشنفكرى و عقل گرايى‏جديد نيز در مقابل افراط قشرى‏گرى مذهبى كليسا، تا حدى روند افراط جديدى را پيمود كه در عمل و عقل، جاى خدا و مذهب را گرفتند. نگرش جديد به مذهب، علم، عقل، نقش انسان، متافيزيك و عالم ماده و تحولات مربوط به آنها كه حداقل تا اواسط قرن 18 با سرعت جلو مى‏رفت، زمينه‏ساز تفكرات جديدى در اقتصاد گرديد كه مؤلف محترم به آنها اشاره خواهد كرد. براى اطلاع بيشتر از اين تحولات و بويژه آغاز اين حركتها، ر.ك: ويل و آريل دورانت: تاريخ تمدن، ج 7. ترجمه اسماعيل دولتشاهى. سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، تهران، 1368 بويژه ص53،76،103-129 و 217-260 (م).**

**7- مفهوم لغوى آن تقريبا همان سوداگران (وارد كنندگان و صادر كنندگان) مى‏باشد. در مورد مفهوم اصطلاحى و انديشه اقتصادى مرتبط با آن بايستى ذكر كرد كه «مركانتيليسم» نوعى فلسفه اقتصادى براى بازرگانان، تجار و دولتمردانى محسوب مى‏گشت كه طرفدار دخالت وسيع دولت در اقتصاد بودند. در قالب اين فكر، فلزات قيمتى (بويژه طلا و نقره) منبع اصلى ثروت بحساب مى‏آمدند. به همين خاطر سعى شديدى در واردات طلا و ممنوعيت شديد در صدور آن اعمال مى‏كردند. در همين راستا صادرات ساير كالاهاى داخلى (غير از فلزات قيمتى) را مورد تشويق (و حتى دادن سوبسيد) قرار مى‏دادند و در مقابل براى وادرات ساير كالاها مقرراتى سخت وضع مى‏نمودند؛ مثلاً تعرفه‏هاى بسيار سنگين بر اين كالاها (البته بجز فلزات قيمتى) وضع مى‏نمودند. مى‏توان دوره زمانى حضور سوداگران را بين سالهاى 1500 تا 1776 دانست. در همين دوران است كه جنگهاى زيادى (بويژه در اروپا كه محل جولان اين فكر بود) با انگيزه‏هاى ناسيوناليستى افراطى و بخصوص براى تصاحب ثروت فلزات قيمتى بيشتر صورت گرفت. شايد همين ديدگاههاى حاد اين انديشه بود كه باعث گرديد از نيمه دوم قرن 18 مكتب كلاسيك بر عقايد اقتصادى حاكم شده، دوره شكوفايى انديشه سوداگرى خاتمه يافته تلقى شود. البته اين نكته محل تأمل است كه ردپاى اين انديشه در جهان مدرن و در عصر كامپيوتر (و عصر تسخير فضا) نيز قابل مشاهده است. آيا دولتمردانى كه با انگيزه تجمع و انباشت ثروت بيشتر متوسل به هر نوع اقدامى ميشوند و براى تأمين و تضمين امور مادى (و پولى) خود از هر وسيله‏اى استفاده مى‏كنند (و گاهى ملتها را به خاك و خون مى‏كشند) داراى فكر اقتصادى مركانتيليستى نمى‏باشند؟ على رغم اينكه ممكن است مكاتب سياسى و دولتهايى در جهان فعلى، عنوان ديگرى براى فلسفه اقتصادى خود برگزينند، اما شايد اطلاق انديشه مركانتيليسم بر آنان مناسب باشد(م).**

**8- در اقتصاد گاهى سرمايه بطور كلى مطرح است و گاهى داراى مفهوم خاص اقتصادى است. سرمايه بطور كلى هر نوع دارايى ساخته شده دست بشر مى‏باشد. براساس اين، پول، طلا، كارخانه و امثال آن همگى سرمايه محسوب مى‏شوند. اما زمانى سرمايه خاص اقتصادى، مورد نظر است كه عبارت از مجموعه كارخانجات، ماشين آلات، ساختمانها، ابزار و تجهيزات و امثال آنها است كه معمولاً مولّد و فيزيكى هستند. سرمايه‏هايى مانند پول و اوراق و اسناد بهادار را گاهى سرمايه‏هاى مالى و بازرگانى و طلا را سرمايه واسطه‏اى (دلالى) مى نامند (م).**

**9- يكى از ايرادهاى ديگر كه به سوداگران گرفته مى‏شد اين بود كه، بنحوى حجم پول در گردش را معادل درآمد ملى تلقى مى‏كردند (يا به قول آدام اسميت بين درآمد و پول خلط مى‏كردند). لازم است در اينجا به سرعت گردش پول و نظريه مرتبط با آن (نظريه مقدارى پول)، اشاره‏اى صورت گيرد (البته براى استفاده بهتر افراد غير متخصص توضيح بيشتر بعضى از مفاهيم اقتصادى، بجاى متن اصلى، در يادداشتها و پاورقى‏ها ذكر مى شوند.) اصولاً سرعت گردش پول عبارت از تعداد دفعاتى است كه يك ميزان معين حجم پول براى تأمين كالاها و خدمات توليدى، در طول يكسال دست به دست مى‏گردد. مثلاً اگر حجم پول 100 ميليارد تومان باشد و سطح توليدات (يا هزينه‏ها) 300 ميليارد تومان باشد، سرعت گردش پول 3 خواهد شد (3=100300). براى سهولت مطلب را در قالب يك نظريه اقتصادى (نظريه مقدارى پول) مطرح مى‏كنيم. اگر براى نشان دادن سرعت گردش پول از حرف V و براى سطح توليد يا درآمد اسمى از Y و براى حجم پول در گردش از حرف Mاستفاده شود، در قالب نظريه فوق رابطه حجم پول و سطح توليد به شكل M=1Vyنوشته مى‏شود. ملاحظه مى‏شود بين ميزان حجم پول مورد نياز (M) و سرعت گردش پول (V)رابطه معكوس وجود دارد. يعنى اگر سرعت گردش پول بيشتر شود، حجم پول كمترى لازم خواهد بود. معمولاً سرعت گردش بطور عددى بيشتر از 1 مى‏باشد و در صورتى كه مساوى يك باشد فرمول مذكور بصورت M=y خواهد شد، در نتيجه حجم پول و سطح توليد و درآمد ملى، يكسان ارزيابى مى‏شوند. مؤلف محترم معتقد است در جوامعى كه انديشه سوداگرى حاكم بوده، سرعت گردش پول مساوى يك (و يا تقريبا مساوى يك) بوده است؛ لذا، ارزيابى سطح درآمد و توليد ملى را با حجم پول غلط نمى‏شمارد. قابل ذكر است گاهى بجاى ضريت 1Vاز حرف ديگرى (مثلاً K) استفاده مى‏شود كه در نتيجه نظريه مقدارى پول بصورت M=KY در مى‏آيد بديهى است K در اينجا عكس سرعت گردش پول مى‏باشد(م).**

**10- كشورهايى كه اقتصاد آنها با انديشه سوداگرى جريان مى‏يافت با توجه به فضاى حاكم حمايت از توليدات داخلى، با اعمال مقررات سخت گمركى مانع ورود كالا به كشور مى‏شوند و اين، بطور طبيعى باعث مى‏شود كه ارزش كل صادرات نسبت به واردات قرونى گرفته، مازاد موازنه بوجود مى آورد. ر.ك:**

**Printice Hall .(م)J.S.Hodgson and M.G.Herander International Economic Relation, inc New Jersy (1983) PP 207- 252.**

**11- پس از فروپاشى عملى مركانتيليست‏ها و قبل از آنكه مكتب كلاسيك (اقتصاد سياسى) حاكم گردد، مكتب ديگرى بنام فيزيوكرات مطرح شد كه تأكيد شديد بر مولد بودن كشاورزى داشت، در نتيجه سرمايه دارانى كه از چنين فلسفه اقتصادى تغذيه مى‏شدند به كسب سودهاى كلانى از بخش كشاورزى مبادرت مى‏ورزيدند. مجددا به اين مكتب اشاره خواهد شد(م).**

**12- به عبارت ديگر نوعى تحول انديشه‏اى و علمى ايجاد گرديد كه بنحوى برداشتها و حساسيتهاى موجود را تغيير داد. همانطور كه بعدا اشاره خواهد شد سران اين تحول انديشه از ميان فلاسفه، صاحب نظران اخلاق و دين و ديگر دانشمندان بودند. اين مطلب تأكيد ديگرى بر ارتباط تنگاتنگ ميان معارف علوم انسانى (از جمله علم اقتصاد) و اجتماعى و بيانگر تأثير بينشهاى فلسفى و ارزشى در نظريات اقتصادى است (م).**

**13- ويليام پتى (1623-1687 م)، فيزيكدان، رياضيدان و اقتصاددان معروف انگليسى بود كه از هوش فوق العاده‏اى برخوردار بود. قبل از رسيدن به سن شانزده سالگى به رياضيات، نجوم و زبانهاى لاتين، يونانى و فرانسوى تسلط كامل پيدا كرد، در اقتصاد به مقدار و حجم پول اهميت زيادى قائل نبود ولى به سرعت گردش آن توجه خاصى داشت. او نه تنها خود يكى از صاحب نظران معروف مكتب سوداگرى است، از بنيانگذاران مكتب كلاسيك نيز بحساب مى‏آيد (م).**

**14- جان لاك (1632-1704م) فيلسوف مشهور انگليسى و بنيانگذار تفكر نوينى در علم و فلسفه بود. وى از فلسفه ارسطو بسوى فلسفه فرانسيس بيكن روى آورد (به عبارت ديگر در روش تجزيه و تحليل خود بجاى تأكيد بر قياس و اعمال ذهنى، به شواهد خارجى توجه مى‏كرد). او تعقل را بر مبناى تجزيه و آزمايش قرار داد و تجربه را تنها اساس معرفت مى‏دانست. در ضمن مدتها در فن خطابه و فلسفه تدريس مى نمود. تأثير انديشه قرارداد گرايى او بر اقتصاد بسيار وسيع بود و خود در بسيارى از مقولات امور اقتصادى صاحب نظر بود. منشأ تفكرات اقتصاددانان كلاسيك در مورد حقوق طبيعى و قالب كلى بحث دخالت و يا عدم دخالت دولت در اقتصاد، بى تأثير از فكر جان لاك نبود(م).**

**15- ديويد هيوم (1711-1776 م) فيلسوف و مورخ معروف اسكاتلندى است كه در فلسفه، بخصوص بخاطر انديشه شك‏گرايى‏اش (هيوميسم) معروف مى‏باشد. وى دانش بشرى را منحصر و محدود در تجربه مى‏داند. بر افكار متافيزكى پس از خود بسيار مؤثر بود. علاوه بر اين در رايزنى‏هاى سياسى بين فرانسه و انگلستان نيز فعاليت داشته است. در اقتصاد و مطالعات دينى هم صاحب نظر بود. يكى از دوستان نزديك آدام اسميت (اقتصاددان مشهور) بحساب مى‏آمد و همانند ويليام‏پتى تأثير قابل توجهى بر انديشه مركانتيليست‏ها و كلاسيك‏ها داشته است. (م)**

**16- ريچارد كنتيلون (1680-1734 م) از اقتصاددانان مشهور و پايه‏گذار بسيارى از نظريات اقتصادى در مكتب كلاسيك بحساب مى‏آيد. شايد براى اولين بار او بود كه در مورد نقش نيروى كار، زمين، و مديريت در اقتصاد مطالب قابل توجهى بيان نمود. و احتمالاً او بود كه اولين بحثهاى اقتصادى بهره و توجيه آنرا بيان داشت. او نرخ بهره را بصورت نوعى پاداش براى به خطر افتادن پول قرض داده شده (نوعى ريسك) مورد تجزيه و تحليل قرار داد (لازم به ذكر است كه اصل بحث بهره ريشه عميق‏تر و طولانى‏ترى در تاريخ داشته حتى به نظريات فلاسفه يونان قبل از ميلاد مسيح بر مى‏گردد). در هر صورت كنتيلون نقش زيادى در تدوين نظريات اوليه اقتصاد داشته است (م).**

**17- محل پيدايش و رشد مكتب فيزيوكرات (طبيعيون) در فرانسه بود. شايد بتوان اين مكتب را عكس العملى نسبت به مكتب مركانتيليسم تلقى نمود. در مقابل سوداگرايانى كه تنها عامل مولد در اقتصاد را فلزات قيمتى مى‏دانستند، فيزيوكراتها زمين كشاورزى را منبع اصلى توليد و ثروت مى پنداشتند. از نظر مبانى فلسفى به نوعى نظم طبيعى اعتقاد داشتند كه به نظر آنان بر تمام امور حاكم است، در نتيجه نيازى به دخالت دولت در اقتصاد احساس نمى‏كردند. از اين نقطه نظر كاملاً مخالف سوداگران بودند كه دخالت وسيع (و افراطى) دولت در اقتصاد را خواهان بودند. يكى از پايه‏هاى فلسفى و اعتقادى كلاسيك‏ها در مورد عدم دخالت دولت در اقتصاد را مى‏توان تأثير همين عقيده نظم طبيعى فيزيوكراتها دانست. بنيانگذار اين مكتب فيزيكدان و اقتصاددان معروف فرانسوى فرانسواكنه (1694-1774م) مى‏باشد. از ديگر عناصر مشهور اين مكتب مى‏توان از سياستمدار و اقتصاددان مشهور رابرت تورگو (1724-1781 م) و دو پو دى نمور (1739-1817 م) نام برد. شايد يك علت اينكه مكتب مذكور با حاكميت كلاسيكها در سال 1776، بعنوان يك انديشه اقتصادى از صحنه خارج شد، همين يك بعدى نگرى به عوامل ثروت و توليد در اقتصاد باشد. دوره شكوفايى اين مكتب از 1756 تا 1776 مى‏باشد. براى مطالعه بيشتر مى‏توان مراجعه كرد به:**

**H.Higgs, The Physiocrats, Land Press New York 1952.(م)**

**18- عناوين مذكور در واقع از مهمترين خواستگاههاى تئوريهاى اقتصادى هستند كه زمينه ساز علم اقتصاد نوين تيز مى‏باشند. بعبارت ديگر و با اثبات ادعاى مؤلف محترم (كه اين انديشمندان پايه‏گذاران واقعى تئوريهاى اقتصادى بوده‏اند)، انديشه‏هاى فلاسفه، فيزيكدانان، رياضيدانان، دين‏شناسان و سياسيون و امثال آنان تأثير اساسى بر تئورى‏هاى اقتصادى داشته‏اند و اين نكته جاى تأمل كافى دارد(م).**

**19- مكتب نهادگرايى جديد (Neo - institutionalism) در واقع ادامه دهنده مكتب نهادگرايى (institutionalism) مى‏باشد. براى اطلاع از مكتب نهادگرايى مى‏توانيد رجوع كنيد به:**

**«ى، دادگر. ترجمه مقاله «ايدئولوژى و روش در علم اقتصاد» نوشته M.A.Katoouzian«مجله نامه مفيد، ش اول، س اول، ص 213.» مكتب نهادگرايى جديد در حال حاضر به رهبرى «كلارنس آيرس» مطرح است. وى يا انجام اصلاحاتى جزئى و روبنايى در نهادگرايى به انديشه نهادگرايى جديد دست يافته است(م).**

**20- ر.ك:**

**C.E.Ayres The Theory of Ecocomic Progress Schocken New York 1962 Chapt 4.**

**21- توماس كوهن معتقد است كه موفقيت عملى تئوريها بخاطر حاكميت آنها بر انديشه‏ها است. و اين حاكم شدن (پارادايم) مهمتر و كارسازتر از اين است كه مثلاً يك تئورى از آزمون تجربى پيروز بيرون آيد و يا در مراحل ابطال پذيرى كارل پوپر (مثلاً) موفق گردد و يا شكست بخورد. در اينجا گاى راث نيز با استفاده از تفسير كوهن بيان مى‏دارد كه پيامدهاى دسته جمعى آن مجموعه انديشمندان (كه از ويليام پتى شروع شده) بصورت يك پارادايم درآمده، تا كنون تمامى افكار و انديشه‏هاى اقتصادى را تحت الشعاع قرار داده است. همچنين براى اطلاع بيشتر از ديگر ابعاد نظريه توماس كوهن. ر.ك:**

**«ى، دادگر. ترجمه مقاله» ايدئولوژى و... منبع ذكر شده ص 215(م).**

**22- ر.ك:**

**Guy Routh The Origins of Economic Ideas (London, Mac Millan, 1977) Chaps 1 and 2.**

**23- معمولاً انقلاب صنعتى در انگلستان به دوره‏اى از تاريخ اين كشور اطلاق مى‏شود كه طى آن، انگلستان از مرحله صنعتى مدرن نائل شد. دوره مذكور بطور عمده، در محدوده زمانى مابين 1750 تا 1850 ميلادى قرار دارد.**

**زمينه‏هاى فلسفى، اقتصادى، سياسى و حتى تحولات دينى دورانهاى مختلف در تكوين انقلاب مذكور نقش داشته‏اند.**

**حتى گفته شده است كه فرانسيس بيكن، فيلسوف و نويسنده مشهور انگليسى (در دوره 1561-1626م) حدود دو قرن پيشتر وقوع انقلاب صنعتى را پيش‏بينى كرده بود. ظهور رنسانس پس از دوران تاريك قرون وسطى، از ديگر زمينه‏هاى قابل توجه اين انقلاب بشمار مى‏رود. بين سالهاى 476 ميلادى كه امپراطورى روم غربى سقوط كرد تا 1500 كه قاره آمريكا كشف شد به دوران قرون وسطى معروف است. در اين دوره نوعى خفقان و يا حداقل ركود بر علم و انديشه و فرهنگ و هنر و سياست و فلسفه حاكم بود. به دوره پايان قرن 15 و نيمه اول قرن 16 ميلادى كه بطور كلى تحولاتى در فرهنگ و ادبيات صورت گرفت و زمينه تنفس علمى و فكرى فراهم گرديد، رنسانس مى‏گويند كه چنانچه اشاره شد از مقدمات راه‏اندازى انقلاب صنعتى بشمار مى‏رود. معروف است كه تحولات مربوط به رنسانس، ابتدا از ايتاليا آغاز گرديد و سپس به ساير كشورها از جمله فرانسه، آلمان، اسپانيا، هلند و انگليس توسعه يافت.**

**زمينه‏هاى ديگر نيز از جمله پيشرفت علوم فنى و بويژه اختراع ماشين بخار در سال 1769 ميلادى توسط جيمزوات (مهندس معروف انگليسى مربوط به دوره زمانى 1736-1819 م) و موارد فراوان ديگر در فراهم كردن مقدمات انقلاب صنعتى نقش داشته اند. ر.ك:**

**الف)- كنت آلن، جانيس آندرسن و ديگران. «رويدادهاى مهم تاريخ. ترجمه و تأليف حسام الدين امامى، سازمان انتشارات جاويدان، تهران، 1362. بخصوص ص 164-244**

**ب)- پى‏ير روسو. تاريخ صنايع و اختراعات. ترجمه حسن صفارى. شركت سهامى كتابهاى جيبى. چاپ چهارم: تهران، 1362. ص 227-328(م).**

**24- انقلاب كبير فرانسه كه مقطعى حساس در تحولات سياسى، اجتماعى و حتى روشنفكرى جهان بشمار مى‏رود در سال 1789 در آن كشور بوقوع پيوست. از اوايل قرن هيجدهم، از طرفى بخاطر بى عدالتى‏هاى حكام فرانسه عليه طبقات كم درآمد، و از طرف ديگر حمايت تفكرات قشرى كليسا از حكام، زمينه‏هاى نارضايتى فراوانى در ميان قشرهاى متوسط و پايين جامعه رواج يافت. مجلس نمايندگان تا آن زمان در فرانسه حالت طبقاتى داشت. مثلاً مجلس روحانيون و اشراف از مجلس رعايا و فقرا جدا بود. وقتى لويى شانزدهم پادشاه وقت براى تشكيل مجلس طبقاتى جديد اقدام كرد، مردم مقاومت كردند. با توجه به وجود زمينه‏هاى قبلى (ظلم و نارضايتى) و با روشنگرى روشنفكران قدرت مردم افزايش و نيروى دولت رو به تقليل رفت. اتحاد مردم براى تصميم قاطع در مقابل ظلم دولت و اشراف و روحانيون كليسا سرانجام باعث پيروزى آنان و تشكيل مجلس مؤسسان گرديد. در سال 1791 براى آن كشور قانون اساسى جديد تدوين شد كه از نقاط عطف آن تساوى حقوق مردم در برابر قانون بود كه خود يك انقلاب اجتماعى محسوب مى شد. البته در اوايل پيروزى براى مقابله با مخالفان تندروى‏هايى نيز صورت گرفت تا در زمان ناپلئون بناپارت، با تشكيل دولتى ملى و مقتدر اوضاع روندى با ثبات پيدا كرد. اهميت انقلاب فرانسه بحدى بود كه بعنوان يك مطلع تاريخى تثبيت شد؛ از ابتداى تاريخ تا سال 476 ميلادى را قرون قديم مى‏نامند، از آن تاريخ تا كشف آمريكا (1500) قرون وسطى و از آن تاريخ تا انقلاب كبير فرانسه قرون جديد نام دارد. البته از ابتداى انقلاب فرانسه تاكنون نيز در يك تقسيم‏بندى تاريخى به قرون معاصر مشهور است. براى اطلاع بيشتر از انقلاب كبير فرانسه ر.ك:**

**الف)- T.C.W.Blanning The French Revolution Macmillan 1987**

**ب )- ى ـ دادگر، ترجمه مقاله ايدئولوژى منبع ذكر شده ص 211-212. نكته قابل دقت اين است كه آدم اسميت (پدر علم اقتصاد) در چنين اوضاع و احوالى كه ناشى از تحقق دو انقلاب بود وارد صحنه‏هاى عمومى و اقتصادى گرديد. لذا پيوندى كه مؤلف محترم بين انديشه آدام اسميت و دو واقعه مذكور مى بيند قابل توجه است (م).**

**25- چون آدام اسميت (1723-1790م) كه در اسكاتلند بدنيا آمد و از فيزيوكراتهاى فرانسه، كمك فكرى فراوانى كسب نمود،**

**لذا مؤلف به همكارى فرانسوى‏ها در تنظيم و انتشار كتاب معروف آدام اسميت يعنى «ثروت ملل» اشاره نموده است.**

**گفتنى است همانطور كه از دقت در اين كتاب معروف نيز حاصل مى‏شود، آدام اسميت تنها يك اقتصاددان بحساب نمى‏آيد، او صاحب نظر در منطق، معلم اخلاق و انديشمندى در الهيات محسوب مى‏گرديد. در عين حال بنيانگذار علم اقتصاد سياسى نيز بود.**

**انتشار كتاب معروف او (ثروت ملل) در سال 1776 سر آغاز فصل نوينى در تفكر اقتصادى است.**

**ر.ك:**

**الف)- كاتوزيان، محمد على، آدام اسميت و ثروت ملل. شركت كتابهاى جيبى تهران، 1358.**

**ب )- آدام اسميت. ثروت ملل. ترجمه دكتر سيروس ابراهيم زاده، انتشارات پيام، تهران، 1357 (م).**

**26-نظريه ارزش كار از قديمى ترين نظريات اقتصادى است. با وجودى كه ريشه تاريخى آن حتى به دوران قبل از ميلاد نيز زمان ارسطو مربوط مى‏شود، تدوين اساسى و نظم علمى آن توسط آدام اسميت و ريكاردو صورت گرفت.**

**اين دو تلاش ميكردند كه در بلند مدت، ارزش را به مقدار نيروى كار در توليد مرتبط سازند. آدام اسميت چند تفسير از نظريه ارزش كار ارائه مى دهد. يكى مقدار كار است كه براساس آن ارزش هر كالا متناسب با مقدار كارى است كه براى ساختمان آن لازم است. ديگرى ارزش در مبادله است كه بر اساس آن ارزش هر كالا متناسب با مقدار كار ديگران است كه در كالاى مبادله شده مجسم شده است. و يكى ديگر(به تعبير ايشان) عدم مطلوبيت (عدم استراحت) كار است كه بر مبناى آن، ارزش كار متناسب با مقدار زحمت و مشقتى است كه در توليد كالا صورت ميگيرد. از معروف‏ترين طرفداران اين نظريه ماركس مى‏باشد. او با همين ابزار، تصاحب سود توليدات را از ناحيه صاحبان سرمايه غصب حق كارگر مى‏شمارد. زيرا طبق تفسير او از ارزش كار سود و ارزش اضافى بدست آمده در توليد نيز چون در مقابل كار و تلاش نيروى كار بوجود آمده حق كارگر است. البته آدم اسميت و حتى ريكاردو هيچگاه از چنين كاربرد عملى از ارزش كار استفاده نكردند. شايد با توجه به اين امر است كه مؤلف محترم ذكر كرده كه «ادعا مى‏شود كه آدام اسميت از نظريه ارزش كار صرف نظر نموده است».(م).**

**27- ديويد ريكاردو (1772-1823م) اقتصاددان انگليسى و از چهره‏هاى مهم مكتب اقتصاد سياسى كلاسيك محسوب مى‏شود. هر چند عملاً آدم اسميت بنيانگذار مكتب كلاسيك بود، توسعه و تدوين منظم‏تر اين مكتب توسط ريكاردو انجام شد. يكى از مطالب مهمى كه او (حداقل در يك چهارچوب روش شناختى) وارد مطالعات اقتصادى نمود، اين بود كه ثابت كرد امكان استفاده از روش انتزاع در اقتصاد نيز فراهم است. شايد بتوان گفت بنيانگذار روش قياس در تجزيه و تحليلهاى اقتصادى ريكاردو است. در موارد ديگر و با مناسبتهاى ديگر، مجددا به تأثير انديشه او در اقتصاد خواهيم پرداخت(م).**

**28- در اينجا دو نكته مرتبط با هم وجود دارد، يكى ادعاى ريكاردو است كه گفته بود آدام اسميت مفاهيم «كار مجسم» و «كار در مبادله» را خلط نموده است. اين از اشتباهات محسوس ريكاردو است. ادعاى دوم اينكه «آدام اسميت از نظريه ارزش كار دست كشيده است. اين سخن توسط اقتصاددانانى مانند موريس دُب، اريك رُل و پيرو اسرافا بيان گرديده است.**

**29- تومَاَس مالتوس (1766-1834 م) فيلسوف، اقتصاددان و نويسنده صاحب نامى است كه بيشتر بخاطر نظريه بدبينانه‏اش در مورد رُشد جمعيت معروف شد. او اعتقاد داشت با وجودى جمعيت با نرخ تصاعد هندسى افزايش مى‏يابد، مواد غذايى با نرخ تصاعد حسابى رُشد مى‏كند، در نتيجه نوعى انفجار جمعيت و بحران شديد مواد غذايى به وقوع خواهد پيوست. قابل ذكر است كه ريكاردو اين نظريه جمعيتى مالتوس را پذيرفت (م).**

**30- ريكاردو از طرفى عقيده داشت كه چون منابع طبيعى محدود هستند، دير يا زود رُشد توليدات به پايان مى‏رسند. او اين را به قانون و يا نظريه جمعيتى مالتوس ضميمه مى‏كرد و در نتيجه پيش‏بينى مى‏نمود بزودى عرضه نامحدودى از نيروى كار در سطح حداقل دستمزد (بخود و نمير) وجود خواهد داشت. زمانى كه جمعيت بيشترمى‏شود نياز به مواد غذايى بيشتر مطرح است. و اين باعث مى‏شود كشت زمينهايى كه حاصل خيزى كمترى دارند، آغاز شود. در نتيجه توليد نهايى نيروى كار و سرمايه نسبت به زمينهاى حاصل خيزتر، كاهش پيدا مى‏كند. لذا زمينهاى مرغوب براى صاحبان خود نوعى مزيت پيدا خواهند كرد. رقابت براى بدست آوردن زمينهاى مرغوب باعث دادن اجاره (و اجاره بيشتر) به صاحبان زمينها مى‏گردد. بخاطر پرداخت اجاره، سود توليد كننده‏ها روند نزولى پيدا مى‏كند. در صورت كاهش (و نهايتا اتمام) سود، انباشت سرمايه نيز (كه براى سرمايه گذارى و توليد ضرورى است) ايجاد نخواهد شد. شايد اين روند باشد كه به قول مؤلف محترم «ريكاردو دوره تاريكترى را براى بشر پيش‏بينى مى‏كرد»(م).**

**31- جان استوارت ميل (1806-1873 م)، فيلسوف و اقتصاددان مشهور انگليسى و همچنين صاحب نظر در منطق، فلسفه علم و سياست بود. او معمولاً اقتصاد را به تنهايى جزء كار خود نمى‏دانست، فلسفه، اخلاق و ساير معارف را نيز همراه اقتصاد طرح مى‏كرد. برخلاف ريكاردو و مالتوس كه ديد بدبينانه‏اى نسبت به آينده اقتصاد داشتند، در ارتباط با روند سود، نظر خوش‏بينانه‏اى داشت. زيرا اعتقاد داشت كه حداقل سود لازم براى ايجاد انگيزه در انباشت سرمايه (و لذا براى توليد بيشتر) در همه زمانها و مكانها يكسان نبوده، بلكه مبتنى بر اوضاع و شرايط زمانى و مكانى خاصى مى‏باشد. از سويى بستگى به علاقه و تمايلات مردم به انباشت ثروت دارد كه آنهم وابسته به پيش‏بينى آنها از سود آينده نسبت به سود حال است. شايد اين انديشه او باشد كه به قول مؤلف جنبه روانشناختى دارد. زيرا علاقه به پس‏انداز مرتبط با انگيزه‏هاى درونى است. از سوى ديگر اگر امنيت سياسى، اجتماعى و عدالت اجتماعى (طبق نظريه استوارت ميل) در جامعه بيشتر باشد، حداقل سود لازم براى انباشت سرمايه كمتر خواهد شد. پس در مجموع، استوارت ميل آينده اقتصادى را خوشايندتر تلقى مى‏كند. در مفاهيم روشن اقتصادى، توسعه و تدوين تقاضا، مفهوم هزينه فرصتهاى از دست رفته و صرفه‏جويى‏هاى اقتصادى را مى‏توان از ابداعات او شمرد(م).**

**32- جى. باتيست، سى (1767-1832 م) سياستمدار و اقتصاددان فرانسوى است كه باعث معروفيت آدام اسميت در آن سامان گرديد. البته علاقه او به مطالعه اقتصاد پس از خواندن كتاب «ثروت ملل» آدام‏اسميت آغاز شد. بنا به گفته كينز و ديگران، «قانون سى» از ابداعات اوست. طبق اين قانون «عرضه (و توليد) تقاضاى خود را به همراه دارد.**

**مبناى اين فكر اين است كه توليدات باعث ايجاد درآمد براى صاحبان عوامل توليد مى‏شوند و آنها نيز تقاضاى لازم براى خريد كالاها را در ديگر جاهاى اقتصاد فراهم مى‏آورند». نتيجه اين قانون براى اقتصاد كلاسيك اين بود كه مازاد توليدات (عرضه كالاهاى به فروش نرفته) و يا بعبارت ديگر كمبود تقاضا در سطح اقتصاد كلان امرى دائمى نبوده در بلند مدت و از طريق مكانيسم انعطاف‏پذير قيمتها، اقتصاد همواره در سطح اشتغال كامل خواهد بود(م).**

**33- همانطور كه قبلاً اشاره شد، ريكاردو از جهت اينكه در واقع ابداع كننده يك سرى تكنيكها در اقتصاد مى‏باشد مورد توجه فراوان است. وى با استفاده از روش قياس در علم اقتصاد به نحوى آغازگر يك سلسله بحث‏هاى تصورى است. شايد بتوان گفت پايه بسيارى از تئوريهاى اقتصادى پس از ديكاردو، از انديشه او سرچشمه گرفته‏اند؛ در عين حال يك سرى از منتقدان از همين جا شروع كرده، اعتقاد دارند كه او باعث شده پيوندهاى اجتماعى و واقعى از اقتصاد جدا شوند. ظاهرا اشاره مؤلف به وارد شدن اقتصاد به فضاى متافيزيك توسط ريكاردو، ناظر به همين مطلب باشد(م).**

**34- جان هابسن (1858-1940م) از اقتصاددانان معروفى است كه بويژه در راه‏اندازى و تأكيد پيرامون اقتصاد رفاه و ايجاد اصلاحاتى در امور اقتصادى تلاشهاى زيادى نموده و از چهره‏هاى سرشناس در اين زمينه محسوب مى‏شود(م).**

**35- همانطور كه مى‏دانيد تأكيد اساسى در نظريه كينزى بر افزايش تقاضاى كل مى‏باشد، زيرا او ريشه مشكلات اقتصادى (بويژه بيكارى) را در كمبود تقاضاى كل مى‏داند. در نتيجه مصرف، نقش كليدى داشته و پس‏انداز يا نقشى ندارد و يا نقش بسيار روبنايى دارد. ر.ك:**

**M.Parkin and R.Bade "Modern Macro-economics", Second edition, Philip Allan الف)- 1988 pp 154-177.**

**ب )- ى - دادگر، ترجمه مقاله ايدئولوژى و روش... منبع ذكر شده صفحه 219(م).**

**36- منظور از نظريه تقسيم كار، به نحوى تخصصى كردن فعاليتهاى مولد مى‏باشد. هر چند گروهى از صاحب نظران قبل از آدام‏اسميت به آن پرداخته بودند، اما آدام‏اسميت آنرا به نحوى احياء نمود كه بصورت توضيحى اساسى از فرآيند رشد درآمد. به همين خاطر هنگام ذكر واژه تقسيم كار، نام آدام‏اسميت به ذهن متبادر مى‏گردد(م).**

**37- كارل ماركس، فيلسوف، جامعه شناس، مورخ و اقتصاددان معروف آلمانى است. در فلسفه تحت تأثير شديد هگل بود و روش ديالكتيك او را بكار بست و از اين طريق، مقوله «تز جامعه بورژوازى»، «آنتى تز پرولتاريا» و «سنتز كمونيسم» را تدوين نمود. بايد توجه داشت از ديدگاه هگل تنها انديشه و عقيده ذهنى بر جامعه مؤثر است؛ اما در قالب تفكر ماركس، شكل توليد و ابزارهاى مادى و عينى آن است كه بر فرآيند زندگى اجتماعى، سياسى و عقلانى حاكم است. ماركس با استفاده از مطالعه جوامع غرب و با كمك انديشه هگل (و مادى كردن بعضى از پرتوهاى فكر او) و با كاربرد نظريه ارزش كار كه توسط آدام اسميت و ريكاردو تدوين شده بود، مكتب اقتصادى خاصى ارائه كرد كه بعدا اقتصاد ماركسيسم نام گرفت. البته بررسى پايه‏هاى فلسفى اين اقتصاد و توضيح مكانيسم اجرايى آن و تفاسير مختلف از سوسياليسم، كمونيسم و ماركسيسم نياز به مطالعه مستقلى دارد. در اين رابطه ر.ك:**

**الف )- نيك آئين، امير. ماترليسم ديالكتيك و ماترياليسم تاريخى. انتشارات حزب توده، تهران، 1358.**

**Karl Mar × "Capital" Volume 3 Bood 3 Progress Publishers, Moscow,1971. ب)-**

**E.Mandel the foundation of the economic thought of Mar×. Riview Pressج)- New York 1971.(م)**

**38- سرمايه نام معروف ترين كتاب ماركس و دوست همفكر او انگلس مى‏باشد. جلدهاى اول و دوم اين كتاب در زمان حيات خود ماركس تنظيم گرديد و جلد سوم پس از مرگ ماركس توسط انگلس منتشر شد(م).**

**39- استنلى جونز (1835-1882 م)، فيلسوف، منطقى و اقتصاددان مشهور انگلسى به همراه كارل منگر (1840-1921 م) اقتصاددان اتريشى و لئون والراس (1834-1910 م) بنيانگذار مكتب اقتصادى نهايى‏گرايى (Marginalism) به حساب مى‏آيند. اين مكتب همانطور كه از نامش پيداست براى توضيح پديده‏هاى اقتصادى از اصل نهايى استفاده مى‏كند. تجزيه و تحليلها در اين مكتب به رفتار آخرين واحد (و يا واحدهاى بعدى) مرتبط مى‏گردد. يعنى اگر فرض كنيم بطور كلى هر فعاليتى داراى آثار است، زمانى كه يك واحد به فعاليت مورد نظر اضافه مى‏شود، مقدارى كه به اثر آن فعاليت افزوده گردد، پديده نهايى است. مثلاً اگر يك فروشنده از فروش 100 واحد كالا 1000 تومان درآمد كسب كرده باشد، حال اگر واحد صدويكم را هم بفروشد و باعث شود كه درآمد كل او به يك هزار و پنج تومان بالغ گردد، در آن صورت 5 تومان اضافه شده به درآمد كل كه در ازاء افزايش يك واحد به فروش (يا واحد آخر در اين مرحله) حاصل شده است، درآمد نهايى ناميده مى‏شود.**

**عناوين هزينه نهايى، توليد نهايى، مطلوبيت نهايى و امثال آنها نيز در همين راستا و با همين قالب، مورد تجزيه و تحليل قرار مى گيرند. ملاحظه مى‏شود كه گرايش اين تجزه و تحليل بسوى رفتار واحدهاى فردى و بعبارت ديگر در قالب اقتصاد خرد و به سوى رفتارهاى فردى است. در اين مكتب فرض مى‏شود كه اقتصاد در حال رقابت كامل است و نيروهاى اقتصادى سرانجام به تعادل مى‏رسند. با وجودى كه در نظريه كلاسيك هزينه توليد به نحوى قيمت را تعيين مى‏كرد در نظريه نهايى گرايان، برخورد عرضه و تقاضا باعث تعيين قيمت مى‏گردد.**

**ملاحظه مى‏كنيد كه چون طبق اين ديدگاه تقاضا بستگى به مطلوبيت ناشى از مصرف كالاها دارد و از طرفى مطلوبيت يك امر ذهنى است در نتيجه اقتصاد در قالب مذكور جنبه روانشناختى و ذهنى پيدا مى‏كند. قابل ذكر است قبل از نهايى گرايان ريكاردو در نظريه معروف اجاره (rent) از تجزيه و تحليل نهايى استفاده كرده است. در ارتباط با ابعاد گوناگون اين مكتب ر.ك:**

**a)- L.S.Moss "Menger"s Theory of exchange Atlantic Ecovomic Journal 1978-PP 17-30.**

**b)- Gray Development of Economice doctrine (London 1980) P.350.**

**c)- O.H.Taylor, A History of Economic thought Mcgraw Hill 1960 pp310-379 .(م)**

**40- ان. سنيور (1790-1864 م) از سران اقتصاد كلاسيك است كه معرفى موضوع مطلوبيت نهايى او را بعنوان يك صاحبنظر اقتصادى، مشهور ساخت. ذكر نامبرده توسط مؤلف و همچنين اشاره به كرنو و امثال آنان دليل بر اين مطلب است كه مكتب نهادگرايى (نئوكلاسيك و يا مارجيناليسم) آورنده پيام و تئورى جديدى نسبت به آنچه قبلاً وجود داشت، نمى‏باشد (م).**

**41- آنتونى كرنو (1801-1877 م) فيلسوف و رياضيدان فرانسوى و يكى از بنيانگذاران اقتصاد رياضى (تجزيه و تحليل اقتصادى با استفاده از ابزار رياضى) مى‏باشد. يكى از كارهاى برجسته او كه براى رساندن پيام مارشال صورت گرفت، فرموله كردن قانون تقاضا است كه به همراه منحنى تقاضا براى اولين بار در اقتصاد مطرح شد. تبيين انحصارات چند جانبه، مالياتهاى غير مستقيم و مواردى ديگر از نمونه تلاشهاى كرنومى‏باشد (م).**

**42- آلفرد مارشال 1842-1924 م)، صاحب نظر در اخلاق، رواشناسى، رياضيات و اقتصاددان نامى انگلستان است. او از چهره‏هاى برجسته‏اى است كه بر اقتصاددانان پس از خود تأثير بسزايى گذاشت. نوشته‏هايش با وجودى كه نواقصى داشت، اما از انسجام قابل توجهى برخوردار بود (م).**

**43- پل ساموئلسون صاحب نظر معروف اقتصاد والراسى در خطابه‏اى كه در سال 1969 در كنفرانس انجمن اقتصاد بين الملل ايراد كرد، مارشال را بعنوان يك پول از رواج افتاده قلمداد نمود.**

**44- همانطور كه قبلاً نيز اشاره شد، انتشار كتاب معروف كينز يعنى نظريه عمومى (تئورى عمومى) بعنوان انقلابى جديد در اقتصاد تلقى مى‏شد. از نظر ظاهرى انتشار نظريه عمومى كينز در 1936 همان اثرى را داشت كه انتشار كتاب ثروت ملل آدام اسميت در 1776 داشت، افزون بر آن در آستانه انتشار كتاب كينز دهه ركورد بزرگ مطرح بود و توصيه دخالت وسيع دولت در رفع بيكارى بسيار طبيعى بنظر مى‏رسيد. به اعتقاد مؤلف در دهه 1930 (يك دهه پس از جنگ جهانى اول) ديگر نسخه نظريه عمومى كارساز نبود (م).**

**45- منظور برنارد مندويل (1670-1733 م) فيلسوف و هجونويس هلندى است كه بخاطر نوشتن «افسانه زنبورها» معروف شد. وى در اين افسانه به راه‏حل‏هايى درباره منافع اجتماعى و فردى در قالب طنز و هجو اشاره مى‏كند. شايد منظور مؤلف از تشبيه «تقاضاى مؤثر» مورد نظر كينز به «افسانه زنبورها» اين باشد كه شبيه چنين راه‏حلى حداقل 200 سال قبل از كينز توسط مندويل ارائه شده است. چون كينز در قالب تقاضاى مؤثر، مى‏خواهد ريشه بيكارى و ركود را كمبود تقاضا ذكر كرده، براى حل مشكل مذكور افزايش تقاضاى كل را توصيه مى نمايد. همچنين مى‏توانيد رجوع كنيد به:**

**ى - دادگر ترجمه مقاله ايدئولوژى و روش... منبع ذكر شده ص 219 (م).**

**46- مؤلف با مقايسه «تابع مصرف كينز» با نقطه نظر كلاسيك‏ها و مقايسه «تعيين نرخ بهره» در قالب نظريه كينز و نظريه سوداگرايى و سپس اشاره به فيشر، مى‏خواهد اين نكته را مورد تأكيد قرار دهد كه نظريه كينز در موارد زيادى در برگيرنده نكات ابداعى و جديد نبوده، بلكه ريشه در آثار و نظريات گذشته دارد(م).**

**47- ايرونيگ فيشر (1867-1947 م) رياضيدان و اقتصاددان آمريكايى است كه نقش قابل توجهى در احياء و تدوين «نظريه مقدارى پول» ايفا كرد و بحثهاى زيادى در ارتباط با بهره و سرمايه دارد(م).**

**48- اين موضوع براى علاقه‏مندان به مطالعات اقتصادى بسيار واضح است كه در اقتصاد سرمايه دارى با فرض رقابت كامل، مكانيسم انعطاف پذير قيمتها و تعادل پايدار، به نوعى ثبات دائمى در بلند مدت، اعتقاد دارند.**

**هر نوع مشكلى در اقتصاد جنبه كوتاه مدت و يا موقتى دارد و نيروهاى درون نظام بازار، آن را بطور خودكار (در قالب دست نامريى و يا تحت هر عنوان ديگر) حل مى‏كنند**

**نويسنده به اين نكته اشاره دارد كه ديدگاه كينز از جهت نظرى، اين تعديل خود كار اقتصاد سرمايه‏دارى را بطور اساسى زير سئوال برده است (م).**

**49- يكى از فروض كليدى اقتصاد كلاسيك (بويژه قبل از كينز) فرض رقابت كامل است. تعداد بسيار زيادى خريدار و فروشنده براى مبادله كالاها و خدمات همگن در بازار وجود دارند. آزادى ورود و خروج بنگاهها فراهم مى‏باشد. هيچ نوع دخالت دولت وجود ندارد. هزينه حمل و نقل نيز وجود ندارد. ديگر اينكه عرضه عوامل توليد بنحوى است كه بنگاهها با كمك ابزار انعطاف پذير قيمت، هر ميزان از آن عوامل را نياز داشته باشند، در اختيار بگيرند و كمبودى در اين مورد وجود ندارد. گروهى از اقتصاددانان از جمله پيرو اسرافا (1898-1983 م)، اقتصاددانان ايتاليايى، جورابينسون (1903-1983 م) اقتصاددان برجسته انگليسى و روى هارود (1900-1978م)، فيلسوف، زيست شناس و اقتصاددان مشهور انگليسى و ادوار چمبرلين (1899-1967م) اقتصاددان آمريكايى با انجام مطالعاتى دقيق، فرضيه رقابت كامل را بنحوى زير سئوال بردند. مثلاً چمبرلين با تدوين نظريه رقابت انحصارى نشان داد كه يكنواختى و همگن بودن كالاها و خدمات در عمل وجود نداشته، مقدارى تفاوت بين كالاها (و خدمات) هست كه همين باعث مى‏شود، همواره قدرى قدرت انحصارى وجود داشته باشد. جون رابينسون مستقل از چمبرلين و در انگلستان به نتايج مشابهى رسيد. او بحث بازارهاى رقابت ناقص را مدون ساخت. انديشه رابينسون از آن زمان به بعد روى مطالعات اقتصادى (بويژه اقتصاد خرد) بسيار مؤثر بود. همچنين اسرافا (با حمله به نظريه بنگاه) نيز به نقد مبانى نظريه نئوكلاسيك پرداخت. ر.ك:**

**ى ـ دادگر ترجمه مقاله ايدئولوژى و روش ... منبع ذكر شده ص 213-215 (م).**

**50- بعنوان نمونه ر.ك:**

**G.L.S Shackle "The Years of High theory" Cambridge University Press 1967.**

**51- اصولاً نظريه‏هاى رشد با روند پوياى متغيرهاى اقتصاد كلان در ارتباط هستند. در نظريه رشد از ديدگاه كينزى، فرض بر اين است كه همواره نسبت ثابتى از سرمايه به توليد حفظ گردد. بعبارت ديگر روند رشد كينزى نسبتا ايستا مى‏باشد. اما در نئوكلاسيك اين فرض كنار گذاشته شده، رشد روندى پويا دارد. براى مطالعه بيشتر ر.ك:**

**H.Wan "Economic Growth" , Harcourt Braci (NewYork 1971) pp,5 9-35 (م)**

**52- يك بحث روش شناختى در رشته‏هاى مختلف اقتصاد اين است كه آيا اقتصاد سنجى (يعنى اندازه‏گيرى روابط اقتصادى از طريق روشهاى آمارى و آزمون نظريات اقتصادى) خود علم مستقلى است و يا صرفا يك فن و هنر است. به اعتقاد مؤلف اقتصادسنجى صرفا يك هنر مى‏باشد. تقريبا اكثريت روش شناسان در علم اقتصاد، معتقدند كه اقتصاد سنجى يك علم مستقل نمى‏باشد (م).**

**53- ر.ك:**

**M.Morishima "Max,s economics A dual theory of Value and growth" (oxford Press 1973).**

**54- ر.ك:**

**a).G.C.Harcourt "Some Cambridge Controversies in the theory of Capital" (Camabridge Univresity Press 1972).**

**b). Joan Robinson "Economic Herrsies" (London Macmillan 1971)**

**55-دانشگاه كمبريج در انگلستان و مؤسسه تكنولوژى ماساچوست در آمريكا دو مركز هستند كه در بعضى از زمينه‏هاى مربوط به نظريات اقتصادى بطور جدى تلاشهاى مداومى ادامه مى‏دهند(م).**

**56- مؤلف با ذكر اين اختلاف نظرها چه در مورد ارزش كار چه نظريه سرمايه، نظريه تغيير حجم پول و سپس موضوع تورم و بيكارى، ظاهرا مى خواهد چنين نتيجه بگيرد كه در ارتباط با نظريات اقتصادى اولاً بحثهاى جديدى (تقريبا) وجود نداشته و همه آنها ريشه در نظريات گذشته دارند. ثانيا اين تغيير و تحول و اختلاف نظرها باز هم وجود داشته و ادامه خواهد يافت و نمى‏توان انتظار (و يا ادعاى) ارائه راه‏حل روشن و هميشگى براى مشكلات اقتصادى در چارچوب نئوكلاسيك داشت(م).**

**57- منحنى فيليپس از دستاوردهاى اقتصاددان معروف انگليسى ويليام فيليپس (1914-1975 م) است. و آن ابزارى است كه رابطه معكوس بين تورم و بيكارى را نشان مى دهد. به اين صورت كه بيكارى كمتر تنها با تحمل تورم بيشتر قابل حصول است. و بر عكس زمانى مى‏شود تورم كمترى داشت كه بيكارى بيشترى بر اقتصاد سايه افكند. البته مطالعات بعدى در اين رابطه نشان داد كه در بلند مدت بخاطر وجود انتظارات تورمى، اين منحنى انتقال پيدا مى‏كند، به اين صورت كه ممكن است زمانى تورم و بيكارى به همراه يكديگر افزايش يابند (و ديگر رابطه معكوس بين آنها حفظ نشود). با وجود اين، منحنى فيليپس كاربرد قابل توجهى (بويژه در زمينه اقتصاد كلان) دارد.**

**ر.ك:**

**R.Dornbush and s.Fisher "Macroeconomics"**

**Mcgrawttill 1990 PP 475-480(م)**

**58- ساموئلسون زمانى مى‏گفت «به اين خاطر وقت زيادى (گاهى بيهوده) صرف بحث مربوط به روش علوم اجتماعى مى‏شود كه شيطان براى آدمهاى بيكارى وظيفه تراشى مى‏كند».**

**ر.ك:**

**Problem og Methodoloy-Discussion American Economic Review Papers and Proceedings (1963) P.231**

**59- اصولاً بيكارى طبيعى (همانطور كه از نامش نيز پيدا است) نرخى از بيكارى است كه در هر صورت (و بطور طبيعى) در هر اقتصادى (حتى در سطح اشتغال كامل) وجود دارد. در جامعه گاهى كار وجود دارد، ولى شخصى كه در جستجوى كار بسر مى‏برد اطلاع ندارد. زمانى هم نيروى كار جهت تغيير شغل و يا بدست آوردن كار مناسبتر بطور طبيعى بيكار مى‏شود. اين نوع بيكارى در اقتصاد حساس نبوده، توصيه اقتصاددانان اين است كه لازم نيست براى رفع آن اقدام خاصى صورت گيرد. در مورد ميزان بيكارى طبيعى ارقام متفاوتى بيان شده است. در كشورهاى پيشرفته بين 4 درصد در دهه 1960 تا 6 درصد در دهه 1990 تخمين زده شده است.**

**براساس ديدگاه بعضى از اقتصاددانها نرخ بيكارى در بلند مدت در حد بيكارى طبيعى قرار خواهد گرفت و در آن نرخ بيكارى نرخ تورم واقعى و تورم انتظارى مساوى خواهند بود. البته ديدگاه مذكور مبتنى بر فروض نئوكلاسيك و انعطاف پذيرى كامل قيمت‏ها و دستمزدها مى‏باشد. مناسب بود كه مؤلف محترم كه بنحوى به نقد تئورى نئوكلاسيك مى پردازد، به اين نكته نيز اشاره مى‏كرد(م).**

**60- گاليله (1564-1642 م) ستاره شناس، فيزيكدان و رياضيدان ايتاليايى است منشأ اختراعات و اكتشافات قابل توجهى است. او مخترع اولين تلسكوپهايى است كه سطح كره ماه را بخوبى نشان مى‏داده وى با اثبات اينكه خورشيد مركزيت منظومه شمسى است فرضيه قديمى بطلميوس (ستاره شناس يونانى قرن دوم ميلادى) كه زمين را مركز عالم مى‏دانست، رد كرد. قابل ذكر است كه قبل از گاليله، كپرنيك (1473-1543 م)، ستاره شناس لهستانى، به نحوى نظريه بطلميوس را رد كرده بود. اما احيا و تدوين نظريه كپرنيك توسط گاليله صورت گرفت. شايد بتوان بيشترين پيشرفتهاى علم فيزيك را در قرون 16 و 17 را مربوط به تلاشهاى گاليله دانست. او حتى بنحوى زمينه‏ساز تلاشهاى مهم نيوتن گرديد. نيوتن (1642-1727 م) فيلسوف علوم طبيعى، رياضى‏دان و فيزيكدان معروف انگليسى نيز كه تقريبا تولدش مصادف با مرگ گاليله شد، توانست بهترين استفاده از نتايج مطالعات گاليله را بعمل آورد. به اين صورت كه كشف حركت اجسام گاليله مهمترين مبانى مقدماتى قانون جاذبه نيوتن گرديد. اما اينكه چرا در صحنه‏هاى معروفت شناسى علوم (بويژه علوم اجتماعى) نام اين دو فيزيكدان پرآوازه است و مؤلف به گاليله صريحا اشاره نموده، جاى توجه و تأمل است. شايد يك دليل اين باشد كه آنها دقيقترين قوانين علمى زمان خود را تدوين نمودند. و شايد بتوان گفت اولين روشهاى شناخت علوم جديد پس از تلاشهاى آنها مطرح شد. اما چرا انديشه آنها در علوم اجتماعى نيز مؤثر است، شايد ريشه در اين حقيقت دارد كه آنها در كنار بررسى‏هاى تجربى خود، از تجزيه و تحليلهاى نظرى نيز بهره جسته‏اند و زمينه اين موضوع از بحثهاى اساسى در روش شناسى علوم اجتماعى نيز هست(م).**

**61- رنه دكارت (1596-1650 م) فيلسوف و دانشمند فرانسوى است كه با رد مبانى اسكولاستيك به نحوى پايه‏گذار انديشه‏اى تازه در فلسفه و علم محسوب مى‏گردد. اسكولاستيك در واقع روش منطقى، فلسفى و دينى قرون وسطى (بويژه از قرن دهم تا پانزدهم) مى‏باشد كه براساس منطق ارسطو و انديشه رهبران مسيحى تنظيم شده بود. بنيانگذار اين انديشه را اَنسِلِم (1033-1109 م) فيلسوف ايتاليايى مى‏دانند. در ضمن صاحب نظرانى مانند «آبلار» و «روسلن» در تكامل آن نقش داشتند و اين مكتب در زمان «توماس آكويناس» (1274-1225 م) به اوج خود رسيد. شايد نتوان مكتب مذكور را انديشه‏اى يكنواخت و داراى صاحب نظرانى همرأى دانست. در ميان متفكران آن از عقل‏گرائى محض و تا جزم گرائى كليسايى و مخالف با عقل موجود است. دكارت معتقد بود، انسان توانايى درك حقيقت را دارد و شخص عاقل مى‏تواند با پيروى از روش علمى به حل مسائل خود بپردازد. او در مبانى نظريات بيشتر حساس بود تا در اينكه براى نظريات شواهد تجربى وجود داشته باشد يا خير. مؤلف چون تحولات افكار فلسفى و ارزشى را در روشهاى اقتصادى (و اجتماعى) دخيل مى‏داند، در آستانه قرون 17 و 18 به انديشه دكارت، بيكن، جان لاك و امثال آنها اشاره مى‏كند (م).**

**62- فرانسيس بيكن (1561-1626 م) فيلسوف و نويشنده مشهور انگليسى است كه با رد منطق ارسطويى و روش اسكولاستيك به استفاده از روش استقراء براى كشف و ارزيابى طبيعت مبادرت ورزيد. طبق روش وى بايستى براى بررسى پديده‏ها از امور خاص (و جزيى) آغاز نمود و بعد به تعاريفى دقيق رسيد. و پس از گذراندن مراحل تجربه و مشاهده و مقايسه، به حذف پديده‏هاى زائد اقدام كرده در مرحله بعد به تفسير نتايج پرداخت.**

**لذا «بيكن» معتقد بود كه دانشمندان مى‏توانند با استفاده از تجربيات و مشاهدات واقعى و با مطالعه آنها به مواد و نتايج جديدى رسيد.**

**ر.ك:**

**F.LlBaumer "Main Currents of western thought" fourth edition Yale University 1978 PP 280-289 (م)**

**63- به يادداشت شماره 14 مراجعه كنيد.(م).**

**64- رمانتيسم مكتبى است كه گروهى از نويسندگان و شاعران قرن نوزدهم آن را بنياد نهادند نويسندگان و اديبان و شاعران هر كشور بخاطر تأثير پذيرى از اوضاع فرهنگى، هنرى و ادبى و سياسى اجتماعى آن سامان، اهداف و عملكرد متفاوتى دارند. اما ويژگى كلى زمانتيسم، برترى‏دادن و حاكميت احساسات و تخيلات بر تعقل و تجربه است. ميتوان از «چارلز ديكنز» و «بايرن» در انگلستان و «گوته» در آلمان بعنوان رهبران اين مكتب نام برد.(م)**

**65- توماس هابز (1558-1679 م) فيلسوف مشهور انگليسى است كه انسان (چه جسم و چه روح او) را همانند يك ماشين مى‏داند كه تماما از ماده ساخته شده است حتى روانشناسى مورد نظر او نيز ماهيت مادى دارد. جالب است كه او به خدايى هشيار و عاقل اعتقاد داشت كه حتى او را هم غير مادى تصور نمى‏كرد. اما آنرا غير قابل درك مى‏دانست. در يكى از سفرهايش ملاقاتى با گاليله داشت شايد تمايل او به توضيح هستى بر اساس انديشه مكانيكى مرتبط با اين ملاقات باشد. همين طور مدتى همكار (و منشى) فرانسيس بيكن بود و به نظر مى‏رسد گرايشات تجربه‏گرايى او نيز ناشى از اين همكارى باشد. چون انسان را ماهيتا طرفدار منافع فردى مى‏دانست. معتقد به تشكيل يك دولت بزرگ بود كه به هدايت انسان ادامه دهد. شايد به همين خاطر «لوياتان» يعنى «دولت بزرگ» را بعنوان نام كتابش برگزيد. وى در روش‏شناسى استدلال درست در اطراف تجربيات و مشاهدات را از خود تجربه مهمتر مى‏دانست. شناخت و كمك عقل براى شناخت را در هر صورت محدود مى‏دانست. براى اطلاع بيشتر از ابعاد انديشه وى ر.ك:**

**الف )ـ لئواشتراوس. حقوق طبيعى و تاريخ ترجمه باقر پرهام. انتشارات آگاه، تهران، 1373.**

**ب)-**

**F.L.Baumer "Main Currents..." Opcit PP 342-348(م)**

**66- در تجارت بين الملل دو عبارت «مزيت نسبى» و «مزيت مطلق» كاربرد قابل توجهى دارند. به اختصار به آن دو اشاره مى‏كنيم. منظور از مزيت مطلق يك كشور اين است كه آن كشور در توليد يك كالاى خاص از بهره‏ورى بالايى برخوردار است. لذا به نفع او است كه از طريق صدور آن كالا به تجارت با ديگر كشورها مبادرت كند. آدام‏اسميت اين روند را يكى از دلايل متخصص شدن كشور مورد نظر در توليد كالاى مورد بحث مى‏داند. منظور از مزيت نسبى اين است كه شرائطى فراهم شود كه تجارت دو طرفه (دو جانبه) بين دو كشور سودآور شود. به اين صورت كه يك كشور يك كالاى بخصوص را بطور نسبى از كشورهاى ديگر ارزانتر توليد مى‏كند. و كشورهاى ديگر به نوبه خود كالاى ديگرى را ارزانتر از كشور اولى عرضه مى نمايد. لذا هر كدام مى‏توانند در كالاهاى مذكور متخصص شده، با تجارت كالاهاى توليد شده (كه بصورت كارآمد توليد شده‏اند) از منابع آنها سود ببرند. ريشه اين بحثها حداقل به زمان ويليام پتى بر مى‏گردد (م).**

**67- ر.ك:**

**a) William petty political Arithmetic (Cambridge university press 1899)**

**b) C.H.Hull the Development of Service Sector Oxford Economic Papers (1979).**

**68- كشف قانون نيوتن در قرن هفدهم كه بيانگر يك قاعده طبيعى بود و پيروزيهاى پى در پى آن، اين تصور را بوجود آورد كه بايستى افراد و جوامع نيز داراى چنين نظم و قانونى باشند. كم كم اين فكر مطرح شد كه بايستى تمامى فعاليتهاى بشرى نيز هماهنگ با قوانين طبيعت (مانند قانون جاذبه نيوتن) باشند. هدف تمامى مطالعات علمى اين شد كه قوانينى را كشف كنند كه تمام پديده‏هاى جهان براساس آن حركت كنند. اين فكر در اقتصاد اولين بار بر مكتب فيزيوكرات حاكم شد. اين مكتب كه از اواسط قرن هيجدهم مطرح شد تحت تأثير حقوق طبيعى تدوين شده قرن گذشته، معتقد شد كه اين حق طبيعى افراد است كه مالك ابزار توليد (زمين) گردند و دولت نبايد در چارچوب آن حق دخالت كند. قرن 18 به قرن حقوق طبيعى، قرن فردگرايى (و آزادى فردى)، قرن تجربه گرايى جان‏لاك (و بيكن) تبديل شد و شايد همين عوامل و زمينه‏ها باعث شده كه آن را قرن روشنگرى و روشنفكرى نيز مى‏نامند. البته ظهور انقلاب صنعتى در اين قرن نوعى رفاه و خوش‏بينى اقتصادى را نويد مى‏داد كه آنهم مزيد بر علت شد. بنظر مى‏رسد مبانى آزادى فعاليت‏هاى اقتصادى و عدم دخالت دولت در نظام اقتصادى كلاسيك (كه اواخر قرن 18 مطرح شد) همين تحولات قرون هفده و هيجده باشد. چون مؤلف محترم به ديدگاههاى هابز، روسو، بيكن، لاك و ديگر انديشمندان و تفاوت آنها اشاره مى‏كند، در اينجا به همين مقدار بسنده مى‏كنيم.(م).**

**69- شايد اشاره به ديدگاه خاص توماس هابز در ارتباط با قدرت طبيعى دولت دارد. زيرا وى نوعى قدرت مطلق براى دولت، به منزله جزيى اجتناب ناپذير از يك نظم طبيعى قائل بود. بعبارت ديگر او اعتقاد داشت كه چون بشر فطرتا دنبال منافع فردى است لذا براى حصول يك نظم اجتماعى، بطور طبيعى يك دولت قدرتمند لازم است (م).**

**70- ژان ژاك روسو (1712-1778 م) فيلسوف و نويسنده فرانسوى است كه تأثير قابل توجهى بر انديشه روشنفكرى قرن هيجدهم داشته است. در زمينه حقوق طبيعى نظر خاصى داشت. اولاً معتقد بود كه وضع طبيعى مطلوب را صرفا براى مقايسه بكار مى‏بريم و الاّ چنين وضعى وجود ندارد. ثانيا مورد مالكيت خصوصى بر اين باور بود كه از زمان حاكم شدن اين مالكيت هزاران بلا و مشكل براى بشر رخ نموده است. در جوامع اوليه كه وضع طبيعى حاكم بود، مالكيت فردى وجود نداشته است، پس حاكميت آن در جوامع فعلى غير طبيعى مى‏باشد(م).**

**71- ر.ك:**

**Adam Smith "The wealth of Nations..." Opcit Bood 1 chap 10.**

**72- ر.ك:**

**dam Smith "The wealth..." Opcit Book 3 Chap 2.**

**73- ر.ك:**

**D.Stewart Introduction to he theory of moral sentiments (london; kelly 1965)**

**74- تايلور مفهوم «نوع دوستى» در نظريه آدام اسميت را يك اصل اخلاقى فردى خودخواهانه مى‏داند. اما اسميت بگونه‏اى ين را رد مى‏كند و مى‏گويد «وقتى شخصى نسبت به غم و ناراحتى شخص ديگرى احساس همدردى مى‏كند اين تصور بوجود آمده از شخص ديگر است و خود خواهى فرد اول نمى‏باشد:**

**Adam Smith The Theory of moral Sontiments (oxford 1976 P.456).**

**و در جايى ديگر اشاره مى‏كند كه حتى صاحبان زمين (و ارباب‏ها) نيز با روحيه خيرخواهى و نوع دوستى بگونه‏اى عمل مى‏كنند كه نفع اجتماعى از طريق دست نامريى به حداكثر برسد:**

**Adam Smith the Theory of ... Opcit PP 264-265.**

**75- ر.ك:**

**J.J.Rousseau The Social Contractand discourses (London: Dent 1973)**

**76- هر كدام از انديشمندان مذكور، افلاطون 347-427 قبل از ميلاد) فيلسوف مشهور يونانى و استاد ارسطو (322-384 قبل از ميلاد) فيلسوف صاحب نام ديگر يونانى، سنت اگوستين (354-430 م) فيلسوف و پدر مذهبى ميسحى، ابونصر فارابى (950-870) فيلسوف معروف مسلمانى كه افكار افلاطون و ارسطو را در ميان اعراب و مسلمانان معرفى كرد، توماس مور (1478-1535 م) از سياستمداران و نويسندگان مشهور انگليسى، در قالب آثار ذكر شده بدنبال ترسيم يك جامعه آرمانى بودند كه در آن بشر بتواند با اطمينان زندگى كند. اين انديشه صاحب نظران ديگرى را نيز به خود مشغول ساخته، بعنوان نمونه مى‏توان از كامپانلا (1568-1639م) نويسنده ايتاليايى و اثر معروفش «شهر خورشيد» نام برد(م).**

**77-ر.ك:**

**J.M.Clark Ctal "Adam Smith" 1876-1926 (Chicago University Press 1928)**

**78- ر.ك:**

**A.L. Magfie "adam smith,s moral Sontiments." as the foundation for the wealthof Nation (oxford economic papers 1959)**

**79- ر.ك:**

**Adam Smith "The wealth of..." opcit Book 1 Chap 8 P.66**

**80-آنجا كه مى‏گويد «نياز بيشترى به دنبال كردن اين موضوع نيست» (مى‏توانيد به يادداشت شماره 79 قسمت مذكور، رجوع نمائيد).**

**81- ر.ك:**

**a).Eric Roll "A History of Economic thought" (London faber 1938) chap 5**

**b).P.Sraffa "The works and Corres Pondence of David Ricardo" (Cambridge University Press 1963) Vol 1.**

**C) Maurice Dobb "theories of Value and distribution Since Adam Smith" (Cambridge Unversity Press 1973) Chap 2.**

**82- مؤلف محترم مى خواهد ارزش علمى كار مالتوس را گوشزد كند. و منظورش اين نيست كه نظريه مذكور بدون ايراد است، حتى خود مؤلف به نقد آن مى پردازد. در هر صورت اين نظريه بعنوان اولين تجزيه و تحليل در اين زمينه قابل توجه است(م).**

**83- لازمه پذيرش تئورى جمعيتى مالتوس اين است كه از فقر و بيمارى و جنگ بايستى استقبال شود زيرا مقدارى از مازاد جمعيت كاسته خواهد شد. در اين قالب حوادث مذكور، مثبت ارزيابى مى شوند. تأكيد نويسنده محترم بر وجود غرض روشن سياسى در اين نظريه جاى تأمل بسيار دارد. ضمنا بعضى از نكات فرعى (و غير لازم) در قسمت جمعيت (مانند اشاره به بعضى قوانين خاص در كشور انگلستان) و موارد مشابهى ترجمه نشده است(م).**

**84- زيرا ريكاردو قالبهاى منطقى و پايه‏هاى علمى الگوهاى اقتصادى را تنظيم كرده است، لذا ساير اقتصاددانان تنها مى‏توانند براساس شرائط الگوهاى مورد مطالعه به تنظيم مفروضات لازم مبادرت نمايند(م).**

**85- تعادل عمومى يعنى آن وضعيت اقتصادى كه در قالب آن تمامى بازارها، از قبيل بازار كالاهاى مصرفى، سرمايه‏اى، بازار كار و بازار پول و غيره در حال تعادل بوده، اقتصاد در يك توازن سراسرى قرار داشته باشد. هر چند كه در نظريات اقتصاددانان كلاسيك (از جمله ريكاردو) بطور ضمنى بحث تعادل عمومى مطرح بوده است اما شايد بتوان گفت اولين اقتصاددانى كه بشكل جديد آن را مدون ساخت والراس مى‏باشد(م).**

**86- ريكاردو در ميانسالى (حدود 51 سالگى) در گذشت(م).**

**87-قبلاً در مورد يك سرى ناسازگاريها در ديدگاه فلسفى آدام اسميت اشاره شد، ريكاردو نيز چون همان مبانى فلسفى را پذيرفته است قهرا همان بحثهاى سازگارى (و يا ناسازگارى) را خواهد داشت(م).**

**88- ر.ك: يادداشت شماره 66 (م).**

**89- مؤلف مى‏خواهد با كنايه به يك سلسله مفروضاتى اشاره كند كه اقتصاددانان (در اينجا ريكاردو) براى رسيدن به جواب مناسب، آن مفروضات را بطور ضمنى در نظر دارند.(م).**

**90- لادردال (1759-1830 م) اقتصاددان و سياستمدار انگليسى است گفته مى‏شود اولين مباحث اقتصاد كلان را او تنظيم نموده است. نظريه‏هاى سود و سرمايه را نيز از كارهاى او مى شمارند. وى مطلوبيت را به عنوان مبناى ارزش پيشنهاد كرد(م).**

**91- لانگ فيلد (1801-1884 م) حقوقدان و اقتصاددان ايرلندى است. او مانند كرنو از منحنى تقاضاى تجربى استفاده كرد و آن را بر مبناى مطلوبيت استوار نكرد(م).**

**92- جرمى بنتام (1748-1832 م)، نويسنده، فيلسوف، صاحب نظر اقتصادى و دانشمند علوم اجتماعى انگليسى است. وى پس از مطالعه كتاب «ثروت ملل آدام اسميت» به مطالعه اقتصادى علاقه بيشترى پيدا كرد. براى تجزيه و تحليل از روش استقراء استفاده مى‏كرد. بيشترين عامل معروفيت او تدوين «اصل مطلوبيت گرايى» است. براساس اين اصل بايد در هر جامعه امورى انجام شود كه حداكثر شادى و لذت را براى آن جامعه همراه داشته باشد. او معتقد به گسترش روشهاى كمّى بود. هدف وى اين بود كه روش تجربى علوم فيزيكى حتى در اخلاقيات نيز بكار رود. بنتام منتقدانى نيز دارد حتى استورات ميل كه در جوانى درسهاى زيادى از بنتام آموخته بود، بعدا بصورت يكى از مخالفين او درآمد. در عين حال هنوز هم افرادى هستند كه به شيوه جديدى از انديشه كمّى كردن (عددى كردن) مطلوبيت كه مربوط به بنتام است، دفاع مى‏كنند. ر.ك:**

**5591 tsuguA ymonoce lacitiloP fo lanruoJ ",ytilitU lanosrepretni dna scihte citsilaudividni ,eraflew lanidraC" iynasraH.J )م(**

**93- مكتب اتريشى و مكتب تاريخى آلمان را مى‏توان از نظر زمانى مابين سوسياليست‏ها از يك طرف و كينزى‏ها از طرف ديگر قرار داد. اين دو مكتب گرچه نسبت به روشهاى اقتصاددانان قبل از خود انتقاداتى داشتند اما ميان اين دو نيز تفاوتهاى قابل توجهى وجود دارد. مكتب اتريشى يك شعبه از «نهايى گرايان» است. مكتب تاريخى آلمان در دهه 1840؛ با نوشته‏هاى فريدريش ليست (1789-1846 م) و ويلهلم روشه (1817-1894م) مطرح شد. يكى از اصول انديشه آنها اين است كه چون جوامع بطور ثابتى در حال تغيير هستند، چه بسا امورى كه در شرايط خاصى براى يك جامعه متناسب است براى جامعه ديگر مفيد و مناسب نباشد. از ديگر اصول آنها ملى‏گرايى بجاى فردگرايى است. آنها اصولاً مطالعه اقتصاد را مستقل از زمينه‏هاى تاريخى و اجتماعى مفيد نمى‏دانستند. بعبارت ديگر نوعى مطالعه تجربى - تاريخى در روش آنها مورد توجه بود و با هر نوع انتزاع و تجريد مخالف بودند در مقابل مكتب اتريشى مبتنى بر تجزيه و تحليل نظرى بود. علاوه بر آن مكتب اتريشى رفتار فردى را محور مطالعات خود قرار مى‏داد ولى مكتب تاريخى آلمان بررسى جامعه را بطور كلى مورد توجه داشت. جالب است پس از بحثهاى تند و شديدى كه مابين منگر، از مكتب اتريشى و اشمولر (1837-1917 م) از مكتب تاريخى آلمان در گرفت، هر دو به اين نتيجه رسيدند كه روشهاى نظرى و تجربى مكمّل هم هستند(م).**

**94- سيسموندى (1773-1842 م) اقتصاددان سوئيسى و شايد از اولين صاحب نظرانى است عليه اقتصاد كلاسيك انتقادهاى مستقيمى را نمود. وى همچنين براى بهبود وضع كارگران و ايجاد امنيت اجتماعى معتقد به دخالت دولت بود. رابرت اوئن (1771-1858 م) شايد از مهمترين عناصر سوسياليست‏ها محسوب مى‏گردد. او كه از ابداع كنندگان نهادهاى تعاونى است، نيز با ديدگاه مطلوبيت‏گرايى بنتام و انديشه كلاسيك‏ها موافق نبود. پيرژوزف پرودون (1809-1865 م) سياستمدار، روزنامه‏نگار و صاحب نظر اقتصادى فرانسوى است. مدافع اصلاحات سوسياليستى، طرفدار آزاديهاى فردى و هوادار نوعى آنارشيسم بود. چارلز فوريه (1772-1837 م)، دانشمند علوم اجتماعى و اصلاح طلب فرانسوى است. پيشنهاد او اين بود كه نهادهاى تعاونى فعال شوند (شبيه اوئن). شايد ايجاد گروههاى اشتراكى چين با الهام از نظرات او بوده باشد. در هر حال تأثير قابل توجهى در نهادهاى كارگرى و تعاونيها داشت. رابرت گرى (1859-1946 م) اقتصاددان آمريكايى و ويليام تامسون (1785-1833 م) اقتصاددان ايرلندى و از شاگردان بنتام بود.(م).**

**95- ر.ك:**

**.1 pahc skboB ticpo "...fo htlaeW ehT" htimS madA )a**

**45.p ticpo "...stnemitneS laroM" htimS madA )b**

**nodnol "scimonocE fo selpicnirP" llahsraM derflA )c 8pahC2 kooB 1691 nallimcaM**

**96- مكتب نهايى‏گرايى (مارجيناليسم) توسط افراد مختلفى از كشورهاى متفاوتى تدوين گرديد.اى اقتصادى در موازنه بين هزينه‏ها و منافع، توجه به رفتارهاى فردى بعنوان محور مطالعات اقتصادى، اعتقاد داشتند. ر.ك:**

**M.Blaug "Economic Theory in retrospect fourth edition Cambridge Univesity press 1990.**

**علاوه بر اين رجوع كنيد به يادداشت شماره 39 (م).**

**97- منظور از مطلوبيت (مثلاً در مصرف)، ميزان لذت و يا رضايتمندى حاصل از مصرف كالاها و خدمات توسط مصرف كننده است. در مورد ميزان سنجش مطلوبيت اختلاف نظر زيادى بين اقتصاددانان وجود دارد. عده‏اى (شامل خود بنتام كه به نحوى بنيانگذار مطلوبيت است) آنرا قابل اندازه گيرى مى‏دانستند؛ و حتى معتقد بودند ميزان مطلوبيت كالاها به راحتى جمع پذير است. اگر مثلاً مصرف يك كيلو سيب 20 واحد مطلوبيت داشته باشد، دو كيلو سيب داراى 40 واحد خواهد بود. پذيرش اين قول مشكلات و انتقاداتى به دنبال داشت كه مؤلف به آن اشاره مى‏كند. درضمن مى‏توانيد يادداشت شماره 92 را نيز ملاحظه كنيد (م).**

**98- منحنى بى تفاوت ابزارى است كه بر مبناى رتبه‏اى بودن ملوبيت تنظيم شده است. پس از بروز اشكالات مطلوبيت عددى (كه قابل اندازه‏گيرى بودن و جمع پذير بودن مطلوبيت را فرض مى‏كرد) يك راه‏حل اين بود كه براى تجزيه و تحليل مطلوبيت نيازى به عددى (و كمى) فرض كردن آن نيست و تنها با فرض رتبه‏اى بودن مى‏توان عمل كرد. يعنى همين كافى است كه شخص تشخيص دهد، مطلوبيت مجموعه كالاى (الف) از مطلوبيت مجموعه كالاى (ب)، بيشتر است. البته در كنار اين عقيده چنين فرض شد كه مصرف بيشتر كالاها باعث مى‏شود كه مطلوبيت واحدهاى بعدى (مطلوبيت نهايى) كمتر شود. اين دو مطلب منجر به تدوين ابزار منحنى بى تفاوت گرديد. ر.ك:**

**a) S.C.Maurice and O.R.Phillips "Economic Analysis" Fifth edition irwin 1986 PP124-185, 1984 pp(م)**

**b).H.R.Varian Microeconomic Analysis second edition W.W.Norton 111-119**

**99- ترجيحات آشكار يك روش ديگر در ارتباط با نظريه مصرف كننده است كه در واقع يك جايگزين براى روش مطلوبيت عددى و همچنين مطلوبيت رتبه‏اى محسوب مى‏گردد. اين روش نيز بخاطر بروز مشكلات مربوط به اندازه‏گيرى مطلوبيت مصرف كننده، ابداع شد.**

**برمناى اين نگرش كه ساموئلسون اقتصاددان معروف آن را تنظيم نمود، تنها كافى است در مورد انتخاب واقعى مصرف كننده از كالاها و خدمات (با توجه به درآمد محدود او) اطلاعات در دسترس باشد. هر چند مصرف كننده مى‏تواند انتخابهاى مثلاً (الف) و (ب) را انجام دهد، همين كه انتخاب (ب) را صورت داده است، اين نشانه ترجيح آشكار او نسبت به مجموعه كالاى (ب) است. مؤلف محترم در مباحث بعدى به بررسى بيشتر اين موضوع مى پردازد (م).**

**100- مكتب نئوكلاسيك به نحوى تركيب سه مكتب لوزان، كمبريج و اتريش مى‏باشد. مكتب لوزان در برگيرنده گروهى از اقتصاددانان نهايى‏گرا است در لوزان سوئيس فعاليت داشتند. مى‏توان از والراس و پارتو (1848-1923 م) بعنوان سران اين مكتب نام برد. البته مى‏توان از ديگر اقتصاددانان معروف اين مكتب به «هيكس»، «ساموئلسون»، «اَرو» و «هان» نيز اشاره كرد.**

**مكتب كمبريج بطور كلى در برگيرنده اقتصاددانان زيادى است كه در دانشگاه كمبريج در انگلستان مشغول تحقيق و تدريس بوده‏اند. اما شعبه‏اى از نهايى گرايان كه در اين دانشگاه فعال بود وظائف خود را به رهبرى مارشال انجام مى‏داد. البته جو حاكم مكتب كمبريج در برگيرنده گروهى از اقتصاددانها است كه لزوما نهايى‏گرا هم نيستند. از جمله مى‏توان از كينز، كلدور، رابينسون و اسرافا از گروه اخير نام برد. مكتب اتريشى در دهه 1870 توسط كارل منگر بنيانگذارى شد. اما هنگامى‏كه منگر در صدد برآمد به تدوين نظريه ذهنى مطلوبيت گرايى (و نهايى‏گرايى) بپردازد، از همكارى «جونز» و والراس نيز استفاده كرد. مكتب اتريشى (برخلاف مكتب والراس كه در لوزان سوئيس قرار داشت) طرفدار استفاده وسيع از رياضيات نبود. پس از**

**منگر رهبرى مكتب اتريشى را «بوهم باورك» (1815-1914 م) و سپس «فون وايزر» بعهده گرفتند. از چهره‏هاى سرشناس اين مكتب مى‏توان به «شومپيتر»، «هابرلر»، «مك‏لوپ» و «هايك» نيز اشاره نمود. ر.ك:**

**W.Grassl and B.Smith "Austrian Economics"**

**London: Croomltelm (1986).(م)**